



کتاب داوران

Judges

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

July 24, 2008

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —



معرفی

«در کتاب داوران مطالب زیادی وجود دارد که موجب تأسف خواننده می‌شود. شاید هیچ کتابی در کتاب مقدس به چنین روشنی گواهی بر ضعف‌های انسانی ما نباشد. ولی در ضمن نشانه‌های خطاناپذیری از شفقت خدائی و رنج پایدار نیز در این کتاب دیده می‌شود... آنچنانکه زندگی‌های این نجات‌دهندگان خرده‌پا مورد بررسی قرار گرفته است، احتمالاً شناخت نیاز انسان‌های دوران جدید به نجات دهنده‌ای بزرگتر، بی‌عیب، کسی که می‌تواند رهائی کامل را موجب شود، نه تنها در زمان خود، بلکه برای ابدیت مطرح شده است.»

— آرتور. ای. کاندال (Arthur E. Cundall)

۱. جایگاه منحصر به فرد کتاب داوران در کانون

خدا در این کتاب جذاب، از ضعف‌های انسان، قوت می‌آفریند. در واقع کتاب داوران را می‌توان در سه آیه تفسیر نمود: «خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستی‌ها را تا هستی‌ها را باطل گرداند» (اول قرن‌تین ۱: ۲۷-۲۹). به عنوان نمونه می‌توان به **ایهود** بنجامینی چپ دست (۳: ۱۲-۳۰) اشاره نمود. تصور بر این است که دست چپ از دست راست ضعیف‌تر است. شمر با يك عدد **چوب گاورانی**، ششصد نفر از دشمنان را کشت (۳: ۳۱ - يك وسیله نوک‌تیز بران راندن گاوها). **دبوره** که به اصطلاح «جنس ظریف» بود (گرچه خودش ظریف نبود)، داور اسرائیل بود (۴: ۱-۵: ۳۱). لشکر پیاده ده هزار نفری باراق همراه با **دبوره** ۹۰۰ کالسکه آهنی **سیسرا** را، شکست داد (۴: ۱۰ و ۱۳). **یاعیل** نیز که از جنس ظریف بود، با کوبیدن **میخ چادر** به شقیقه **سیسرا**، او را کشت (۴: ۲۱). **جدعون** با ارتشی که به امر خداوند از ۳۲۰۰۰ نفر به ۳۰۰ نفر (۷: ۸-۱) تقلیل داده شده بود به دشمن حمله کرد و او را شکست داد. **نان جوین** غذایی فقیران و رؤیای آن مرد ناشناس، تعبیر سستی و ناتوانی لشکر دشمن بود (۷: ۱۳). سلاح‌های غیرمتعارف ارتش **جدعون** کرناها، سیوهای خالی و مشعل‌ها بودند (۷: ۱۶)، و این سبوها می‌بایست شکسته می‌شدند (۷: ۱۹). **ایمیلک** به دست زنی که با سنگ آسیا بر سرش نواخت، کشته شد (۹: ۵۳). وقتی ما با مادر شمشون روبرو می‌شویم، او زنی **گمنام** و نازا بود (۱۳: ۲) و شمشون با يك قطعه استخوان چانه الاغ، ده هزار سرباز فلسطینی را کشت (۱۵: ۱۵).

۲. نویسنده

هرچند عبارت داوران، مستعار است، اما یهودیان تلمودی سنت قدیم مسیحیت معتقد بودند که کتاب داوران، روت و سموئیل توسط سموئیل نوشته شده‌اند. شاید آیه ۲۵ از فصل دهم کتاب اول سموئیل مؤید این فرضیه باشد که اشاره می‌کند نویسنده رساله سموئیل، خود سموئیل بوده است. همچنین اشارات داخلی به تاریخ نگارش متناسب با ایام سموئیل می‌باشد.

۳. تاریخ

به دلایل زیر بهترین تاریخ مفروض برای کتاب داوران نیمه اول قرن پادشاهان است (۱۰۵۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد):

قبل از هرچیز عبارت تکراری «در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود» (۶:۱۷ و ۱:۱۸ و ۱:۱۹ و ۲۱:۲۵)، مفروض براین است که در روزهای نوشتن کتاب در اسرائیل پادشاهی بوده است.

دوم، از آنجا که آیه ۲۱ از فصل اول نشان می‌دهد که یبوسیان هنوز در اورشلیم بوده‌اند، تاریخ قبل از تصرف شهر توسط داود موردنظر است. و سرانجام در ۱:۲۹ از شهر جازر نام برده شده است و این شهر هدیه عروسی فرعون به سلیمان بود و این تاریخ پیش از آن واقعه را می‌طلبد. از این قرار حکومت سلیمان و یا سال‌های آخر پادشاهی داود، بسیار شبیه هم بوده‌اند.

۴. پیشینه و زمینه

کتاب داوران دربرگیرنده تاریخ قوم یهود بعد از مردن نسل یوشع می‌باشد. مردم در راندن ساکنان کافر کنعان کاملاً موفق نشده بودند. و در واقع با کافران آمیزش کردند و بت‌پرست شدند. در نتیجه خدا بارها مردمش را به دست امت‌های دشمن اسیر کرد. این اسارت‌ها مردم اسرائیل را به سوی توبه و ندامت سوق داد. وقتی آنها از خدا برای رهایی خود استمداد کردند، خدا داوران را برانگیخت و به خاطر همین رهبران است که نام داوران بر این کتاب نهاده شد.

در واقع این کتاب شامل يك دوره ۳۲۵ ساله از عُتْنِیْل تا شمشون می‌باشد.

داوران پیش از آنکه داور باشند، رهبران نظامی بودند. آنها با اعمال قهرمانانه ایمان، داوری خدا را اجرا می‌کردند و یا دشمنان خود را شکست می‌دادند و بدان وسیله آرامش و آزادی مردم را تأمین می‌کردند. دوازده داور برانگیخته شدند تا اسرائیل را رهایی بخشند. در این کتاب شرح مبسوطی در مورد برخی از این داوران آمده است، در حالی که تنها يك یا دو آیه به دیگر داوران اختصاص یافته است. این داوران از نه قبیله مختلف آمده و مردم خود را از دست حاکمان بین‌النهرین، موآبیان، فلسطینیان، کنعانیان، مدیان و امونیان خلاص کردند. بجز سموئیل هیچ داوری بر تمامی قوم حکومت نکرد.

کتاب داوران يك تاریخ نگاری محض نیست. دو فصل اول این کتاب شامل موارد مقدماتی است که هم تاریخی و هم ادبی است. گزارشات ثبت شده در کتاب (فصول ۳-۱۶) الزاماً تاریخی نیست. بعضی از داوران احتمالاً همزمان در سرزمین‌های مختلف، بر دشمنان خود پیروز شده‌اند.

نظر به اینکه تعداد سال‌های ذکر شده در کتاب به حدود ۴۰۰ سال می‌رسد، و این رقمی بیشتر از آنچه هست که کتاب مقدس به این دوره اختصاص داده است، مهم است این نکته را در نظر داشته باشیم (اعمال ۱۹:۱۳ و ۲۰؛ اول پادشاهان ۱:۶). فصول آخر کتاب داوران (۱۷-۲۱) حاوی وقایعی است که در طول دوران داوران رخ داده‌اند، ولی در آخر کتاب قرار گرفته‌اند تا تصویرگر فساد مذهبی، اخلاقی و اجتماعی اسرائیل در این دوره باشند. مشخصات این دوره به خوبی در آیه کلیدی (۱۷:۶)، تعریف شده است: «در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هرکس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، انجام می‌داد.»

اگر ما قبول داشته باشیم که هر کلمه خدا خالص و ناب و کتاب مقدس يك کتاب سودمند است، به این نتیجه می‌رسیم که کتاب داوران حاوی موضوعات مهم روحانی و درس‌هایی برای ما می‌باشد. بعضی از این تعلیمات در اسامی دشمنان و داورانی که اسرائیل را رهانیدند، نهفته است. دشمنان تصویر این جهان است که می‌خواهد مردم خدا را در بند خود اسیر کند. داوران نماد جنگ روحانی می‌باشند.

به تعبیر ما، ما نیز شامل پاره‌ای از این حوادث می‌باشیم که در زمان‌های کهن واقع شده‌اند.

افراط در به‌کارگیری نمونه‌ها و تصاویر همیشه خطرناک بوده است. ما می‌کوشیم از تفسیرات اوهم‌برانگیز دوری کنیم. همچنین تأیید می‌کنیم که معنی بعضی از نام‌ها، قطعی نیست.

گزارش

۱. بررسی و مرور وقایع (۱:۱ الی ۳:۶)

الف - نگاهی به عقب (۱:۱ الی ۱۰:۲)

ب - نگاهی به پیش (۱۱:۲ الی ۳:۶)

۲. ایام داوران (۷:۳ الی ۳۱:۱۶)

الف - عتئیل (۷:۳-۱۱)

ب - ایهود (۱۲:۳-۳۰)

ج - شمجر (۳:۳۱)

د - دبورا و باراق (فصول ۴ و ۵)

۱) داستانی در قالب نثر (فصل چهارم)

۲) داستانی در قالب نظم (فصل پنجم)

هـ - جدعون (۱:۶ الی ۸:۳۲)

۱) دعوت جدعون به خدمت (فصل ۶)

۲) جدعون و سیصد سربازش (فصل ۷)

۳) غلبه جدعون بر فلسطینیان (۱:۸-۳۲)

و - خشم ابیملك (۳۳:۸ الی ۵۷:۹)

ز - تولع و يائير (٥:١٠)

ح - يفتاح (٦:١٠ الي ٧:١٢)

(١) فلاكت بني اسرائيل (١٠:١٨-١٦)

(٢) دفاع يفتاح از بني اسرائيل (١١:٢٨-١)

(٣) نذر يفتاح (١١:٢٩-٤٠)

(٤) يفتاح اهالي افرام را مي كشد (١٢:٧-١)

ط - ابسان، ايلون و عبدون (١٢:٨-١٥)

ي - شمشون (فصول ١٣-١٦)

(١) ميراث خدائي شمشون (فصل ١٣)

(٢) ازدواج و معماي شمشون (فصل ١٤)

(٣) انتقام شمشون (فصل ١٥)

(٤) دليله شمشون را فريب مي دهد (فصل ١٦)

٣. فساد مذهبي، اخلاقي و اجتماعي (فصل ١٧-٢١)

الف - مذهب ميخا مستقر مي شود (فصل ١٧)

ب - ميخا و قبيله دان (فصل ١٨)

ج - لاوي و كنيزش (فصل ١٩)

د - جنگ با قبيله بنيامين (فصول ٢٠ و ٢١)

تفسير

١. بررسي و مرور وقايع (١:١ الي ٦:٣)

الف - نگاهی به عقب (١:١ الي ١٠:٢)

١:٣-١) بعد از وفات يوشع (ر.ك ٨:٢) قبيله يهودا در طلب رهبري بودند که با کنعانيان در جنوب جنگ

نمايند. يهودا عليرغم وعده خدا مبني بر پيروزي، از قبيله شمعون براي جنگ کمک طلبيد، و اين نشان مي دهد که ايمان و توکل آنها به خدا کاملاً از بين رفته بود.

١:٤-٧) اولين پيروزي آنها شکست ساکنان بازي بود. آنها پس از کشتار ده هزار نفر، آنچنانکه خداوند

فرمان داده بود شست هاي دست و پاي پادشاه را بريندند - آنچنانکه او شست هاي دست و پاي بسياري از دشمنانش را بريده بود. (تثنيه ٧:٢٤). او مي بايد کشته مي شد، ولي فقط او را معيوب کردند. سپس او را به

اورشليم بردند که بعداً در آنجا فوت کرد. اين کار بيانگر عدم اطاعت بني اسرائيل از خدا در مقابله با کافران در زمين خودشان بود. اينها به جاي اينکه کافران را به کلي نابود کنند، آنها را عاجز و معيوب مي کردند.

چنان اطاعت نيم بندي يك نافراني بود که براي اينده بني اسرائيل به بهاي گراني تمام مي شد.

۸:۱) قبیله یهودا در مقابله با اورشلیم موفق‌تر بودند، چونکه شهر را سوزانیدند و اهالی شهر را کشتند. اما نه بنی‌یهودا و نه بنی‌بنجامین نتوانستند که یبوسیان را از دژهای خود بیرون کنند (رجوع کنید به تفسیر یوشع ۱۵:۲۱-۶۳). و یبوسیان همچنان تا زمان داود در آنجا بودند (دوم سموئیل ۵:۶ و ۷).

۱۵:۹-۱) تسخیر حبرون در این بخش به یهودا نسبت داده شده است، ولی در کتاب یوشع فصول ۱۴ و ۱۵ می‌خوانیم که کالیب موفق به گرفتن شهر شد. در اینجا تناقضی وجود ندارد، چونکه کالیب از قبیله یهودا بود. آیات ۹ و ۱۰ احتمالاً اشاره به تسخیر شهر توسط کالیب است (آیه ۲۰) نه به نبردهای پس از مرگ یوشع، حتی گرچه تسخیر قریه سفیر توسط عُنْتَنیل در آیات ۱۱-۱۵ تکرار شده است و این ماجرا احتمالاً قبلاً در یوشع ۱۶:۱۵-۱۹ انجام گرفت.

۱۶:۱) قینیان با بنی‌یهودا در آن شهر ساکن شدند، هر چند که واقعاً ایماندار نبودند.

۲۱:۱۷-۲۱) فتوحات دیگر بنی‌یهودا شامل حُرْمَا، عَزَّه، اَشْقَلُون و عَقْرُون، بود، ولی هنوز فتوحات کامل نشده بود، اهل کوهستان ... ارابه‌های آهنین داشتند و یهودا ایمان و جرأت آن را نداشت که به آنها حمله کند. آنها نمی‌خواستند خود را در شرایط حاد گرفتار کنند. آیه ۲۱ حاکی از این است که کتاب داوران قبل از تسخیر اورشلیم توسط داود، نوشته شده است.

۲۶:۲۲-۲۶) تنها دو قبیله از بنی‌یوسف به فتوحاتی دست یافتند (این آیات شاید اشاره به فتح بیت نیل، در حیات یوشع [یوشع ۱۲:۱۶] باشد، همچنان که آیات پیشین در مورد حبرون و قریه سفیر به زمان فرماندهان بزرگ، برمی‌گردد). آنها به شهر بیت‌نیل که قبل از آن نامش لوز بود، حمله بردند و آن را ویران کردند. ولی اشتباهی که مرتکب شدند این بود که به جاسوس یا همدست خود قول دادند که ایمن خواهد ماند. این همدست احتمالاً شهر دیگری ساخت به نام لوز در زمین حَتَّیان. گناه در کار بود و این موردی بود که بعداً با آن برخورد می‌شد.

۳۶:۲۷-۳۶) در بقیه فصل اول قبیله مرکزی و شمالی نام برده شده است که در راندن کنعانیان از قلمرو خود، قصور کردند: بنجامین (آیه ۲۱)، مَنَسِي (آیات ۲۷، ۲۸)، افرایم (آیه ۲۹)، زبولون (آیه ۳۰)، آشیر (آیات ۳۱ و ۳۲)، نفتالی (آیه ۳۳) و دان (آیات ۳۴-۳۶).

۵:۱:۲) فرشته خداوند (عیسای خداوند) ساکنان بیت بوکیم (گریان) را به خاطر تمردشان سرزنش کرد. آیه اول می‌گوید که او از جلجال (جایگاه برکت) به بوکیم (جایگاه گریستن) آمد. اسرائیل از جایگاه پیروزی به مکان نوحه‌سرایی رفته بود. آنها در بیرون کردن کنعانیان و ویران کردن مذبح‌های بت‌پرستی آنها کوتاهی کرده بودند. بنابراین خداوند آنها را مجازات کرد و نگذاشت که دشمنانشان تارومار شوند و به دشمنانشان اجازه داد که اسرائیلیان را به ستوه آورند. آیات ۱-۵ دلیلی است بر اندوه اسرائیلیان. تعجبی نیست که قوم... گریستند و آن مکان را بوکیم نام نهادند!

۲:۶-۱۰) آیات ۶ الي ۱۰ مروري بر روزهاي آخر زندگي يوشع و نسلي که بعد از او زنده ماندند، مي‌باشد. خداوند در سفر تثنيه فصل ششم فرمان مخصوصي به مردمش داده بود. قصور در اطاعت خدا موجب شد که اين قوم در شرايط سختي گرفتار شوند که از آن جمله است نبود رهبر روحاني. نسل پيشين (طبقه ديگر) به فرزندان خود نياموختند که از خدا بترسند و فرامين او را اطاعت کنند. غفلت پدران موجب ارتداد فرزندان گرديد.

ب - نگاهی به پيش (۲:۱۱ الي ۳:۶)

۲:۱۱-۱۹) از سوي ديگر آیات باقي مانده از اين فصل، نگاهی دارد به سراسر دوران داوران، اين آیات در طي چهار حلقه که مشخص کننده زمان خاصي است، ادامه مي‌يابند:

- گناه (آيات ۱۱-۱۳)
- بندگي و اسارت (آيات ۱۴ و ۱۵)
- تضرع (۳:۳؛ ۳:۴؛ ۱۵:۳)
- نجات (آيات ۱۶ تا ۱۸)

الگوهاي رفتاري نيز به شرح زير آمده‌اند:

- عصيان
- کيفر
- توبه
- آرامش

اين چکيده کتاب داوران (آيات ۱۱-۱۹)، دو حقيقت را در طول اين کتاب نشان مي‌دهد. جنسون (Jensen) در اين مورد مي‌نويسد:

- (۱) ناتواني نو مي‌کننده جوهر انساني آشکارکننده ناسپاسي، گردنکشي، عصيان و نابخردی اوست.
- (۲) تحمل، بردباري، محبت و رحمت پايدار خدا. هيچ يك از کتب کتاب مقدس اين دو واقعيّت را در مقابل يکديگر قرار نداده‌اند - قصور سرسختانه اسراييل و فيض پايدار يهوه!

۲:۲۰-۲۳) چون اسراييل در تمرّد از فرمان خداوند مداومت کرد، خدا تصميم گرفت که قوم‌هاي کافر در کنعان به عنوان مجازات قومش، باقي بمانند (آيات ۲۰-۲۳). مجازات سريبيجي قوم منحصر به باقي ماندن اقوام کافر کنعان نبود، بلکه آن اقوام بني اسراييل را آزمودند (آيه ۲۲ و ۴:۳) و همچنين نسل آينده براي جنگ تربيت شدند (۳:۱ و ۲). ما مي‌توانيم درسي از اين سقوط بگيريم و آن اينکه خدا ايمانداران را درگير مشکلات و آزمایش‌ها مي‌کند. خدا مي‌خواهد بداند که آیا ايمانداران در [راه او] سلوک خواهند نمود، يا نه (آيه ۲۲).

۳:۱-۴) اقوامي که براي آزمودن اسراييل در سرزمين موعود باقي ماندند در آيه سوم ليست شده‌اند: پنج سردار فلسطيني، جميع کنعانيان، صيدونيان و حويان که در کوهستان لبنان ساکن بودند.

اینک حلقه اول شروع می‌شود: گناه (آیات ۷-۵)؛ بندگی و اسارت (آیه ۸)؛ تضرع (آیه ۹ - الف)؛ نجات (آیه ۹ ب - ۱۱).

۳:۵-۶) نام شش قوم از هفت قوم کافر که اسرائیلیان در بین آنها زندگی می‌کردند در اینجا ذکر شده است: حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و بیوسیان. قوم هفتم جرجاشیان بود (یوشع ۳:۱۰ و ۲۴:۱۱).

دکتر کوهن (Dr. Cohen) به دقت و به طور اجمال به این مورد اشاره کرده است:

اسرائیلیان از اخطار موسی (تثنیه فصل ۷:۳) غفلت کردند و با اقوام کافر ازدواج کردند و این مسئله موجب گمراهی آنان شد.

۲. ایام داوران (۷:۳ الی ۳۱:۱۶)

الف - عُنْتِیل (۱۱-۷:۳)

۳:۷-۸) قوم اسرائیل با ازدواج و اختلاط با کافران و پرستش بت‌های آنان، آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، کردند - آلودگی و فساد اخلاقی (آیه ۶) و گرایش به بت‌پرستی (آیه ۷). خدا به آنها پیش از آن از عواقب فجیح آمیزش با ساکنان کنعان اخطار داده بود. آنها مردمان مقدسی بودند و اگر برکات خدا را آگاه بودند، می‌باید از آلودگی دور شوند (تثنیه ۷:۳-۶). خدایا اسیرکردن بنی‌اسرائیل به دست کوشان رِشعتایم، پادشاه بین‌النهرین به مدت هشت سال، آنها را تنبیه نمود.

۹:۱۱-۱۲) خداوند در پاسخ فریاد توبه بنی‌اسرائیل عُنْتِیل برادرزاده کالیب را برانگیخت تا آنها را از دست دشمنان نجات دهد و سپس مدت چهار سال در آرامش و صلح زندگی کردند. عُنْتِیل (شیر خدا) قبل از آن قریه سفر (شهر کتاب) را تسخیر کرده بود و نام آن را به دبیر (الهام زنده) تغییر داد و این عملیات از طریق ایمان به کلام خدا تحقق یافت.

ب - ایهود (۳۰-۱۲:۳)

۳:۱۲-۱۴) در دومین حلقه، بنی‌اسرائیل به مدت هیجده سال به اسارت عجلون پادشاه موآب درآمد.

۳:۱۵-۳۰) رهبر نظامی که در این زمان خدا به اسرائیل داد، ایهود نام داشت که مرد چپ دستی از قبیله بنیامین بود. او از طرف بنی‌اسرائیل فرستاده شد تا هدیه‌ای برای عجلون پادشاه بفرستد. او خنجر دودمی ساخت و در زیر جامه برخورد بست. وقتی که پادشاه هدیه را گرفت، آن را به عنوان التفات از بندگان یهودی خود تلقی نمود. سپس ایهود از پادشاه تقاضای یک ملاقات خصوصی برای مطرح کردن سخنی مخفی، نمود. وقتی که همه همراهان، جایگاه را خلوت کردند، ایهود، پادشاه را کشت و گریخت. وقتی که جسد پادشاه را کشف کردند، ایهود به مردم اسرائیل پیوست و به جنگ با موآب برخاست و ده هزار نفر از سربازان موآب را کشت. سپس اسرائیل به مدت هشتاد سال آرامی یافت.

آنگاه که خداوند ایهود را فرستاد، حاکم جهان (عجلون) توسط يك شمشير دودمه تيز (کتاب مقدس) کشته شد، حتي اگرچه کلام در دست مردی چپ‌دست مورد استفاده قرار گرفت.

عُنَّيْل از قبیله يهودا، قدرتمندترین قبیله در اسرائیل بود. ایهود از قبیله بنیامین، يك قبیله کوچک بود. خدا می‌تواند بزرگ و کوچک را برای کسب پیروزی به کار برد، چونکه قدرت از آن اوست. انسان‌ها فقط عاملان رهائی بودند، نه منشاء رهائی.

ج - شمر (۳۱:۳)

۳۱:۳) تنها يك آیه به این رهبر اختصاص داده شده است. او ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت. این نمونه دیگری در کتاب داوران است، آنجا که خدا يك «وسیله بی‌اهمیت» را برای اجرا و تکمیل پیروزی عظیمش به کار می‌برد. شمر نشان داد که کلام خدا (سُك‌های گاورانی - جامعه ۱۱:۱۲) می‌تواند آوارگان (فلسطینیان) را در میان قوم خدا پراکنده سازد.

نمودار داوران

مرجع	سال‌های آرامش	معنی	رهاننده	سال‌های اسارت	معانی و نمونه‌ها	دشمنان
۱۱-۷:۳	۴۰	شیر خدا (قدرت خدا)	عُنَّيْل	۸	مرد دودل = کوش ضعیف	کوشان رشعَتایم پادشاه بین‌النهرین
۳۰-۱۲:۳	۸۰	اعلیحضرت	ایهود	۱۸	حلقه	عجلون پادشاه موآب
۳۱:۳	-	غریبه - زایر	شمر	-	پراکنندگان در میان قوم یا مذهب‌یون جسمانی	فلسطینیان
۱:۴ الی ۳۱:۵	۴۰	زنیور عسل	دبوره	۲۰	دانا، روشنفکر	یابین پادشاه حاصور سیسرا سردار لشکر
-	-	درخشش	باراک	-	صف جنگ	
۱:۶ الی ۳۵:۸	۴۰	شکننده بعل	جدعون	۷	ستیزه جهانی	مدیانیان
۵۷-۱:۹	۳	فرزند پادشاهان بسیار	ابی ملک (غاصب)			
۲ و ۱:۱۰	۲۳	کرم	تولع			
۵-۳:۱۰	۲۲	نوردهنده	یائیر			
۶:۱۰ الی ۷:۱۲	۶	بازکننده	یفتاح	۱۸	سنت گرانی فرضیه دروغین	بنی عمون
۱۵-۸:۱۲	۷	-	اسرائیل			
	۱۰	-	ایلون			
	۸	خدمت	عبودن			
۱۰:۱۳ الی ۳۱:۱۶	۲۰	پسر کوچک	شمشون	۴۰	مذهب‌یون جسمانی	فلسطینیان

د - دبوره و باراق (فصول ۴ و ۵)

۱) داستانی در قالب نثر (فصل چهارم)

۴:۱-۳) دشمن بعدی یابین پادشاه کنعان در شهر حاصور بود و سردار لشکر او سیسرا نام داشت. او به نهصد ارابه آهنینش فخر می‌کرد و مدت بیست سال بر اسرائیلیان ظلم روا می‌داشت.

۴:۴-۹) این بار خدا مردی را بر نیانگیخت، بلکه انسانی از جنس ظریف، نبی‌های به نام دبوره را برانگیخت. (امروز رسم بر این نیست که زنان چنان جایگاهی از قدرت روحانی پیدا کنند، ولی در مورد دبوره خواست خدا بود. دبوره را نباید به عنوان الگویی برای نقش زنان در کلیسای امروزی به کار برد. گذشته از آن، این مورد اختصاص به آن روز اسرائیل داشت، نه کلیسای امروز). دبوره باراق را مأمور کرد تا به شمال رفته و به ارتش سیسرا حمله کند، ولی او از رفتن خودداری کرد مگر اینکه دبوره نیز همراه او باشد. بدین جهت به خاطر تمردش در امر هدایت سپاه اسرائیل، پیروزی بر سیسرا منتسب به یک زن شد و نه یک مرد.

۴:۱۰-۱۶) دبوره باراق را فرا خوانده و به او دستور داد که با سیسرا وارد جنگ شود، آنچنانکه خداوند فرمان داده بود. ولی در رساله به عبرانیان ۱۱:۳۲ می‌خوانیم که نه دبوره بلکه باراق به خاطر ایمانش تحسین شده است... هرچند با اندکی تأمل از سوی نویسنده. (برطبق ترجمه NIV حویاب در آیه ۱۱، می‌بایست، برادرزن موسی باشد، نه آن طوری که ترجمه NKJV می‌نویسد، پدرخوانده‌اش).

باراق با ۱۰/۰۰۰ سرباز از دامنه‌های جنوبی کوه تابور سرازیر شد. اما سیسرا و ارابه‌هایش از بستر خشک و کم آب رود در جنوب خروشت گذشت. آنها از منتهی‌علیه جنوب و در طول شاهراه باستانی به سمت تانوج رفتند. اسرائیلیان از جنوب و افرایم وارد دره جنین (۵:۱۴) شده به نیروهای باراق و سپاه جنوبی او در وادی زیر تانوج در جنوب نهر قشون پیوستند و دبوره فرمان حمله را صادر کرد (آیه ۱۴). لشکر پیاده نظام در مقابل ارابه‌های آهنین! در یک لحظه باران شروع به باریدن نمود و صحنه جنگ تبدیل به لجنزار شد و ارابه‌ها و اسب‌ها را به کلی از کار انداخت (۵:۴). وضعیت جنگ کاملاً به سود پیاده نظام شد و باراق بر شدت حمله خود افزود. سیسرا از مردانش جدا شده و فرار کرد. سپاه بی‌فرمانده دیگر قادر به مقاومت نبود. باران ادامه یافت و تبدیل به یک سیل شد. کسانی که توسط اسرائیلیان کشته نشده بودند در هنگام فرار طعمه سیلاب قشون شدند. — (از یادداشت روزانه Scripture Union)

۴:۱۷-۲۴) سیسرا در حین فرار به چادر یاعیل پناه برد و یاعیل به او غذا و مسکن داد. وقتی که سیسرا در چادر یاعیل خوابیده بود، یاعیل میخ چادر را با چکش به شقیقه‌اش کوبید. وقتی که باراق در تعقیب سیسرا به آنجا رسید، یاعیل او را دعوت کرد تا لاشه دشمن را مشاهده کند. و این تحقق نبوت دبوره در آیه نهم بود. خدا از یک زنبور (دبوره) برای براندازی استدلال انسانی (یابین)، آنگاه که خود را در مقابل دانش خدا برافراشت، استفاده نمود. مجازات مانند رعد و برق (باراق) بر دشمن وارد آمد. یاعیل (بالارونده) با استفاده از یک میخ چادر (دلیلی بر زندگی صحرائشینی او)، قدرت خود را به نمایش گذاشت. مفهوم چکش در اینجا کلام خداست (ارمیا ۲۳:۲۹).

۲) داستانی در قالب نظم (فصل پنجم)

۵:۱-۵) سرود دبوره و باراق يك شعر كلاسيك الهامي است. اين سرود با متبارك ساختن نام خدا شروع مي‌شود، آنگاه دبوره به بيان رژه پيروزمندان خدا در هنگام عبور اسراييل از مرزهاي ادوم به سوي سرزمين موعود مي‌پردازد. تمام دشمنان در مقابل عظمت يهوه خدای اسراييل، گداخته شدند.

۶:۵ و ۷) سپس به تشریح شرایط ایام شمر می‌پردازد. در آن ایام خطر آن چنان بود که شاهراه‌ها ترك شده بود و مسافران از راه‌هاي غيرمتعارف سفر مي‌کردند تا مبادا گرفتار راهزنان شوند. روستائیان جرئت بیرون آمدن از خانه را نداشتند ... تا اینکه دبوره برخاست.

۸:۵) چونکه مردم به سوي بت‌ها برگشته بودند، جنگ و خونريزي بر سرزمينشان حاکم شد، و اسراييل سلاحي براي جنگیدن نداشت.

۹:۵-۱۵) ولي وقتي خدا دبوره و باراق را برانگیخت، بعضي از حاکمان اسراييل و بعضي از مردم شجاعانه براي ياري رساندن به او گام بر داشتند. مرداني از افرایم، بنيامين، ماكير (قبيله منسي) و زبولون و يساکار، به کمک باراق و دبوره آمدند.

۱۶:۱-۱۷) و سپس دبوره به کسانی که به کمک نیامدند اشاره می‌نماید. روبین که علاقه فراواني به مباحثات دل داشت، اینک در آغل گوسفندان پنهان شده بود. جلعاد (سیخ) برای نبرد از رود اردن نگذشت و دان نزد کشتی‌ها ماند و اشیر وقت خود را به بطالت در کنار ساحل دریا گذرانید.

کتاب مقدس به دقت اشاره کرده است به کسانی که در جنگ شرکت کردند و کسانی که بی‌طرف ماندند و مایل نبودند زندگی خود را به خاطر خداوند به خطر بیاندازند. و امروز نیز چنین است: خداوند می‌داند که چه کسی فعالانه با دنیا و شرارت‌هاي آن برخورد می‌کند و چه کسی به کناری نشسته و صرفاً تماشاگر صحنه است. روز گرفتن جایزه خواهد رسید، ولي اینک زمان از دست دادن است (اول قرن‌تین ۳: ۱۰-۱۵).

۱۸:۵-۲۲) اما زبولون و نفتالی جان خود را به خاطر يهوه به خطر انداختند، بدون اینکه سهمی از غنائم نقره بگیرند. اندیشه آنها جنگیدن با ملوک کنعانی بود. نیروهاي طبيعي نیز با ایشان همراهی کرد، چونکه در جبهه خدا می‌جنگیدند.

۲۳:۵-۲۷) ميروز به خاطر قصور در آمدن به کمک يهوه، لعنت شد. مردان این قبيله، آنگاه که بني اسراييل نیاز به کمک براي جنگ با دشمن داشتند، بی‌تفاوت ماندند. اما یاعیل که در چادر زندگی می‌کرد، براي شجاعت و زیرکي‌اش در نابودي سيسرا، متبارك شد. مادر عیسی مسیح خداوند نیز تنها زن دیگر در کتاب مقدس است که در میان زنان متبارك خوانده شد (لوقا ۱: ۴۲).

۵:۲۸-۳۱) در آن وقت، مادر سیسرا، کنار دریاچه نشسته بود و منتظر آمدن پسرش با غنائم پیروزی بود. او علت تأخیر سیسرا را نمی‌دانست. **خاتون‌های دانشمند** به او دل‌داری می‌دادند که سیسرا مشغول تقسیم غنائم بین سپاهیان است. ولی سیسرا هرگز باز نگشت. سرنوشت او، سرنوشت **جمیع دشمنان** یهوه بود.

از سوی دیگر **محبان خداوند**، چون **آفتاب** هستند که در **قوت** خود طلوع می‌کند. این فصل با این عبارت که بعد از سیسرا «**زمین چهل سال آرامی یافت**» به پایان می‌رسد.

هـ - جدعون (۱:۶ الی ۸:۳۲)

۱) دعوت جدعون به خدمت (فصل ششم)

۶:۱-۶) در مرحله بعد، قوم اسرائیل در مقابل خصومت **مدیان** قرار گرفته و خصومت آنها از طریق حمله به مزارع اسرائیلیان آغاز شد. آنها همچون ملخ‌ها بر مزارع هجوم بردند و همه مزارع و دام‌ها را نابود کردند. در نتیجه اسرائیل فقیر، ترسان و برده شد. اینک اسرائیل برده کسانی شده بود که زمانی بر آنها غالب آمده بود. وقتی ما مسیحیان روی از خداوند بر می‌گردانیم. طبیعت کهنه و عادات قدیمی ما را برده خود می‌کند.

۶:۷-۱۶) وقتی اسرائیل نزد خداوند **استغاثه نموده** و تقاضای کمک کرد، نخست **نبی‌ای** برایشان فرستاده شد تا نسبت به بت‌پرستی‌شان به آنها اخطار دهد. سپس **فرشته خداوند** که به اعتقاد ما پیش تجسم مسیح است (رجوع کنید به مقاله ذیل)، به مردی از قبیله **منسی** به نام **جدعون** که مشغول کوبیدن گندم و پنهان کردن آن از دید مدیانیان بود، **ظاهر شد**. فرشته خداوند به این مرد زورآورد گفت که خداوند او را به کار خواهد برد تا اسرائیل را از دست مدیان برهاند. علیرغم گلایه جدعون، فرشته خداوند باز هم به این رسالت مهم جدعون، تأکید نمود.

فرشته خداوند

فرشته خداوند (یهوه) عیسی مسیح خداوند است، در ظهور پیش از تجسم انسانی‌اش. مروری بر بخش‌هایی که خدا بر این مورد تأکید کرده است، مسئله را روشن می‌سازد که او خدا و شخصیت دوم تثلیث است.

اول: کتاب مقدس نشان می‌دهد که او خداست. وقتی که فرشته خداوند بر هاجر ظاهر شد، هاجر حضور خداوند را نیز تشخیص داد، و با عبارت «**أنتَ ایلِ رُئی**» (خدائی که می‌بیند) از او یاد کرد (پیدایش ۱۶:۱۳). فرشته خداوند در کوه موریاء خود را به نام «**خداوند**» به ابراهیم معرفی نمود (پیدایش ۲۲:۱۶). فرشته خداوند خود را با نام «**خدای بیت‌ئیل**» به یعقوب معرفی کرد (پیدایش ۳۱:۱۱-۱۳). اسرائیل (یعقوب) هنگام برکت دادن یوسف، از خدا به عنوان «**خدا**» و «**فرشته**» استفاده نمود (پیدایش ۴۸:۱۵ و ۱۶). فرشته خداوند که در

بوته فروزان با موسی صحبت می‌کرد، همان خداوند بود (خروج ۲:۳ و ۴)، آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد (خروج ۶:۳). **خداوندی** که پیشاپیش اسرائیل در ستون ابر می‌رفت (خروج ۱۳:۲۱)، کسی نبود جز «فرشته خداوند» (خروج ۱۴:۱۹). جدعون با دیدن فرشته خداوند، ترسید که بمیرد، چونکه در واقع خدا را دیده بود (داوران ۲۲:۶ و ۲۳). فرشته خداوند به مانوح گفت که اسمش «عجیب» است (داوران ۱۳:۱۸) و این یکی از اسامی خداست (اشعیا ۶:۹). وقتی که یعقوب با فرشته کشتی می‌گرفت، در واقع داشت با خدا کشتی می‌گرفت (هوشع ۳:۱۲ و ۴). اینها هستند دلایل قانع کننده‌ای مبنی بر اینکه «فرشته خداوند» در عهد عتیق، اشاره به خدا است.

جان اف. والورد (John F. Walvoord) (به نقل از چافر [Chafer]) چهار دلیل بر این مدعا آورده است،

الف) شخصیت دوم تثلیث خدای مشهود در عهد جدید است. **ب)** فرشته خداوند در عهد عتیق پس از ظهور مسیح در جسم دیگر ظهور نکرد. **ج)** هم فرشته خداوند و هم مسیح توسط پدر فرستاده شدند. **د)** فرشته خداوند نمی‌توانست پدر یا روح القدس باشد.

در رابطه با دلیل چهارم والورد می‌گوید که:

پدر و روح القدس از نظر انسان نامرئی هستند و هر دو دارای خاصیت غیرمادی می‌باشند. حتی یک دلیل معتبر هم برای انکار اینکه فرشته خداوند، شخصیت دوم تثلیث است، وجود ندارد، تمام حقایق مؤید این است که فرشته خداوند همان عیسی مسیح در عهد جدید است.

عیسی به عنوان فرشته خدا و به عنوان یک غیر مخلوق از سایر فرشتگان متمایز است. کلمه‌ای که در عهد عتیق و عهد جدید به «فرشته» ترجمه شد، به معنی «پیام‌آور» می‌باشد. او پیام‌آور یهوه است. بدین ترتیب، آنچنانکه چافر می‌گوید، او (عیسی) صرفاً به خاطر رسالتش (پیام‌آور خداوند) در قالب فرشته مجسم شده است.

۶:۱۷-۲۴) جدعون، این چنین با خداوند صحبت کرد و از او آیتی (نشانه‌ای) دال بر خداوند بودنش می‌طلبید و سپس یک بزغاله جوان و نان فطیر برای گذرانیدن قربانی تهیه کرد. فرشته خداوند با نوك عصا قربانی تدارك دیده شده را لمس کرد، آنگاه آتش آنها را بلعید و بدین ترتیب جدعون فهمید که در حضور خداوند است و ترسید که بمیرد، ولی خداوند با بیان عبارت «سلامتی بر تو باد» او را آرام کرد و جدعون در آنجا مذبحی ساخت و نام آن را «یهوه شالوم» نهاد (خدا آرامش است).

۶:۲۵-۳۲) در آن شب جدعون به نشانه اطاعت از خدا، مذبحی را که پدرش برای بعل و تمثال اشیره ساخته بود، ویران کرد و به جایش مذبح دیگری برای یهوه ساخت. در صبح روز بعد، مردمان شهر به خاطر این عمل جدعون خواستند او را بکشند، اما پدرش یوآش مداخله کرد و گفت اگر بعل واقعاً خدا بود، می‌توانست از خودش دفاع کند و سپس گفت هر کسی که از بعل حمایت کند، هم امروز کشته می‌شود. در آن روز جدعون **یربعل** نامیده شد که معنی‌اش می‌شود «بگذار بعل التماس کند.»

شاید برخی جدعون را ملامت کنند که از ترسش شبانه مذبح را خراب کرده است. ولی ما نباید این حقیقت را ندیده بگیریم که او فرمان خداوند را اطاعت کرده و ترس او موجب عدم اطاعت او نشد. همه ما می‌ترسیم و ترس فی‌نفسه و الزاماً مورد غلطي نیست. ولی وقتی ترس ما را از اطاعت خداوند باز دارد، تبدیل به مانعی در راه ایمان شده و منجر به گناه می‌گردد.

۳۳:۶-۳۵) زمانی که مدیانیان، عمالیک و اهالی مشرق با هم گرد آمدند و از اردن گذشته و در وادی یزرعیل اردو زدند تا با اسرائیل بجنگند، روح خداوند به جدعون آمد و او ارتشی از قبایل منسی، اشیر، زبولون و نفتالی، آماده ساخت. **ابیعزر** (آیه ۳۴) یکی از اجداد جدعون بود، در اینجا از نام او به عنوان نام فامیلی بازماندگانش استفاده شده است (ر.ک ۸:۲).

۳۶:۶-۴۰) قبل از اینکه جدعون وارد جنگ شود از خداوند ضمانتی برای پیروزی در جنگ نمود، و نشانه این ضمانت این بود که **پوست پشمینی** بر خرمن‌گاه نهاد که در صورتی که شبنم تنها بر پوست نشیند و نه بر زمین، آنگاه خواهد فهمید که خدا او را در جنگ پیروز می‌گرداند. اما بار دیگر از خدا تقاضای ضمانتی نمود و شب بعد، وضعیت برعکس شد، زمین پر از شبنم و **پوست پشمی** خشک بود.

جامه پشمی جدعون غالباً در نظر مسیحیان نامفهوم است. دو چیز در این واقعه وجود دارد که ما باید همیشه به خاطر داشته باشیم: جدعون برای ضمانت به جامه پشمی نگاه نکرد، بلکه برای تأیید قول خدا. خدا از پیش به او گفته بود که چه کاری می‌خواهد انجام دهد. جدعون فقط می‌خواست از موفقیت در جنگ مطمئن شود. کسانی که می‌گویند جدعون جامه پشمین پوشیده تا اراده خدا را در این مورد خاص بطلبد، مفهوم این بخش را نفهمیده‌اند. دوم اینکه، جدعون تقاضای يك آیت ماوراءالطبیعه کرده بود نه يك مورد طبیعی. آیتی که جدعون طلبیده بود، بدون دخالت مستقیم خدا غیرممکن بود. امروز مردم چیزهایی را به عنوان «جامه پشمین» به کار می‌برند که می‌توانند به طرق طبیعی و بدون دخالت خدائی، واقع شوند. این نیز تعبیر و کاربرد غلطي از این داستان است، آنچه که ما در این داستان می‌بینیم این است که خدا به مردی با ایمان ضعیف تمکین کرد و او را از پیروزی مطمئن ساخت. خدا می‌تواند، و عمل می‌کند و امروز در پاسخ دعا، چنین اطمینانی می‌دهد.

۲) جدعون و سیصد سربازش (فصل هفتم)

۱:۷-۳) خداوند برای اینکه نشان دهد پیروزی بر مدیان يك امر الهی و مختص به اوست، نخست ارتش جدعون را از ۳۲۰۰۰ نفر با مرخص کردن افراد ترسان و کم‌جرت به ده هزار نفر تقلیل داد، آنچنانکه شریعت خدا فرمان داده بود (تثنیه ۲۰:۸).

۸:۴-۷) و باز هم چون تعداد ارتشیان زیاد بود و از جنبه الهی بودن آن می‌کاست، خدا سربازان را در رود آزمود. کسانی که با دست آب را نوشیدند، پذیرفته شدند و بقیه که به طرق دیگر آب نوشیدند، معاف شدند و تعداد پذیرفته شدگان سیصد نفر بود.

۱۴:۹-۷) خداوند شبانه جدعون را فرستاد تا در اطراف اردوی مدیانیان تفحص نماید. جدعون همراه با خادم خود فُورَه به منتهی علیه محل اردوی دشمن رفت، آنگاه شنید يك نفر مدیانی خوابی را که دیده است برای دوستش تعریف می‌کند و آن گرده نان جوینی بود که در میان اردوی مدیان غلطایده شد و به آن برخورد کرده و آن را واژگون ساخت. دوستش مفهوم این رویا را که همانا شکست مدیان به دست اسرائیل بود، فهمید. نان جوین غذای مردم عادی کشاورز و نماد اسرائیل بود. خیمه یا چادر نیز نماد ارتش‌های مدیان بود.

۲۰:۱۵-۷) شاید تقلیل ارتش جدعون موجب هراس او گردید و این مورد توجیه‌پذیر است. خدا از او خواسته بود که با يك ارتش سیصد نفری به جنگ با يك ارتش ۱۳۵۰۰۰ نفری برود (۸:۱۰)! ولی شنیدن سخنان دشمنان ایمان او را تقویت کرد و بدین جهت سجده کرد (آیه ۱۵)، آنگاه وارد جنگ شد.

بدین ترتیب، جدعون با اطمینان از پیروزی به لشکرگاه اسرائیل باز گشت و مردانش را به جنگ فرا خواند. او بعد از تقسیم ارتشش به سه فرقه و هر بخش شامل صد نفر، هر سربازی را با يك کرنا و يك سبوی خالی با مشعلی در آن، مسلح ساخت. بعد جدعون و صد نفر همراهانش به کناره اردوی مدیان رفتند و سپس به عنوان علامت تعیین شده کرناها را نواختند و سبوها را شکستند و نور مشعل‌ها آشکار شد و فریاد برکشیدند: «شمشیر خداوند و جدعون.»

راجع به مداخله خدائی در این حادثه در دوم قرنیتیان ۷:۴، صحبت شده است. بدن‌های ما ظروف خاکی است و تنها در صورتی که همیشه به خاطر مسیح آن را به مرگ تسلیم کنیم، نور شناخت جلال خدا در صورت عیسی مسیح، از دیگران می‌درخشد.

۲۵:۲۱-۷) مدیان در بهت و سرگشتگی شروع به حمله به یکدیگر کردند و سپس گریختند. نخست مورد تعاقب مردان نفتالی، اشیر و منسی قرار گرفتند. ولی بعداً تمام مردان افرایم فرا خوانده شدند تا با مسدود کردن بخش‌های قابل عبور رود اردن، دشمنان را که در صدد فرار بودند، نابود کنند. اهالی افرایم موفق به دستگیری و کشتن دو سردار مدیانی به نام‌های غراب (کلاغ) و ذنب (گرگ) گردیدند.

ما درس‌هایی از موضوع رهبری از جدعون فرا می‌گیریم. رهبر قبل از اینکه بتواند دیگران را رهبری کند، باید کاملاً نسبت به آنچه که انجام می‌دهد، متقاعد شده باشد. او قبل از هر چیز باید خداپرست باشد و خدا را در جایگاه به حقت بشناسد (آیه ۱۵)، او باید در رهبری نمونه و الگو باشد (آیه ۱۷)، او باید دقت کند، که نخست افتخار پیروزی را نه به خود بلکه به خدا که حق اوست، نسبت دهد و آنگاه به سلاح و سربازانش (آیه ۱۸).

۳) غلبه جدعون بر فلسطینیان (۸: ۱-۳۲)

۸: ۱-۳) مردم افرایم نسبت به جدعون بسیار خشمگین شدند که چرا در جنگ از آنها کمک نخواستند، ولی وقتی جدعون به آنها گفت که اسارت دو سردار مدیان به دست آنها بهترین کمکی بوده است که آنها انجام داده‌اند، آرام شدند. آنچنانکه قبلاً گفتیم ابیغزر (آیه ۲) اشاره به جدعون و مردان اوست.

۸: ۴-۷) یهودیان سُگوت از دادن غذا به جدعون و ارتش سیصد نفری اش خودداری نمودند، چونکه ترسیدند اگر جدعون و مردانش شکست بخورند، مدیانیان از آنها انتقام می‌گیرند. جدعون هم آنها را تهدید کرد که پس از پیروزی بر زَبیح و صَلْمُونَع گوشت آنها را با شوک و خار صحرا خواهد درید.

۸: ۸-۹) اهالی فنوعیل نیز به تقاضای جدعون مبنی بر تهیه غذا برای سپاه او جواب منفی دادند کردند. او نیز آنها را تهدید کرد وقتی که به سلامت برگردد، برج آنها را منهدم خواهد کرد.

۸: ۱۰-۱۷) جدعون به قول خود وفا کرد. او دو پادشاه مدیانی را اسیر کرد و تمامی لشگر ایشان را منهدم ساخت. جدعون به کمک مرد جوانی اسامی هفتاد و هفت نفر از سرداران سکوت و مشایخ آنها را، یاد گرفت. کوهن (Cohen) در این مورد می‌نویسد:

این نوع مجازات (۸ : ۷) در «جمهوریت» افلاطون به عنوان سخت‌ترین تنبیه تشریح شده است که در مورد دشمنان اعمال می‌شد.

ربی‌های فرهیخته، کیمچی (Kimchi) و راشی (Rashi) این نوع مجازات را «وحشیانه» توصیف کرده‌اند.

عده‌ای هم می‌گویند که جدعون تهدید کرد که آنها را برهنه در میان خارها می‌اندازد و آنها را با یکدیگر، مثل گندم در آسیاب خرد می‌کند.

آنچنانکه جدعون در رابطه با فنوعیل برج آنها را منهدم ساخت و مردان شهر را کشت.

«جواب نرم خشم را برمی‌گرداند، اما سخن تلخ غیض را به هیجان می‌آورد» (امثال ۱۵ : ۱). اولین مصداق آیه فوق در آیات ۱ تا ۳ با توجه به جواب جدعون به افرایم، به تصویر کشیده شده است. و دومین مصداق آیه فوق در آیات ۴ تا ۱۷ با توجه به سخنان اهالی سُگوت و فنوعیل به تصویر کشیده شده است.

۸: ۱۸ - ۲۱) زَبیح و صَلْمُونَع بعضی از برادران جدعون را در تابور کشته بودند، بنابراین جدعون به پسر بزرگش یتر فرمان داد، آنها را بکشد. ولی او چون هنوز جوان و بی‌تجربه بود، ترسید، بنابراین جدعون خودش آنها را مجازات کرد.

۸: ۲۲ و ۲۳) مردان اسرائیل که بسیار تحت تأثیر عملیات جنگی جدعون و فتوحات او قرار گرفته بودند، از او تقاضا کردند که بر آنها سلطنت کند. آنها به جای خدا به انسان جلال دادند (۲: ۷) ولی جدعون محترمانه این درخواست را در مورد خودش و پسرش رد کرد و اشاره کرد که تنها خداوند حق دارد که بر آنها سلطنت کند.

۸:۲۴-۲۷) اما جدعون که در مقابل يك تجربه سرافراز بیرون آمده بود، به تجربه دیگری گرفتار شد. او از اسرائیلیان درخواست کرد که هر يك گوشواره‌هاي طلايي را که در جنگ از مدیانیان گرفته بودند، به او بدهند (مدیانیان = اسماعیلیان - خروج ۱:۳۲-۶). جدعون با این گوشواره‌هاي طلا، ایفودي به سبک ردای کهانت هارون ساخت و آن را در عُفْرَه برپاداشت و آن ایفود تبدیل به موردی برای عبادت بت‌پرستانه و دامی برای بني اسرائيل شد که آنها را از شیلوه و خیمه اجتماع بیرون راند. «جدعون پادشاهی را نپذیرفت، اما کهانت را پذیرفت.»

۸:۲۸-۳۲) بني اسرائيل پس از شکست مدیانیان، چهل سال آرامی یافت.

جدعون زنان بسیار داشت و این زنان برای او هفتاد پسر آورده بودند و همچنین کنیزی در شکیم داشت که او نیز پسری برایش آورده بود به نام ابیملک.

ویژگی‌هاي دیگر شخصیت پیچیده جدعون در این فصل نشان داده می‌شود. تعاقب بیرحمانه مدیانیان نشان دهنده این است که او در اجرای برنامه خود بسیار مصمم و جدی بوده است. هرچند که او خسته بود، هرچند که او کارهاي بزرگی انجام داده بود، و هرچند که هیچ کس او را کمک نکرد، ولی او پافشاری کرد تا اینکه اسماعیلیان (مدیان) نابود شدند و پادشاهانشان پیش پای او کشته شدند. پولس رسول دارای چنین ویژگی‌هایی بود که نه در جنگ‌هاي زمینی، بلکه در جنگ‌هاي روحانی خود را نشان دادند (فیلیپان ۳:۱۲ - ۱۴).

ویژگی دوم، يك ویژگی منفي است: او گوشواره‌هاي طلا را که مردم از طریق جنگ‌ها به غنیمت گرفته بودند، به عنوان پاداشی برای شکست اسماعیلیان از آنها طلب نمود (آیه ۲۴) و این کار تبدیل به دامی برای او و خانواده و کشورش شد. این مورد را با عملکرد ابراهیم در پیدایش ۱۴:۲۱-۲۴ مقایسه کنید.

و - خشم ابیملک (۸:۳۳ تا ۹:۵۷)

۸:۳۳-۳۵) پس از مرگ جدعون بني اسرائيل به تابعیت بعل پرداختند. چه آسان بني اسرائيل فتوحات درخشان جدعون را فراموش کردند! حتی تا بدانجا که با خاندان او بدرقتاری کردند و خدای نجات دهنده را فراموش کردند! ولی آیا ما در یادداشتن برکاتی که از خداوند میگیریم و یا حتی احسان شخصی بیگانه، از آنها بهتر هستیم؟ با کمال شرمندگی ما نیز این برکات و احسان‌ها را داریم فراموش می‌کنیم.

۹:۱-۶) ابیملک (پسر پادشاه)، پسر جدعون، نه يك داور بلکه غاصبی در اسرائيل بود - کسی که می‌خواست بدون داشتن قدرت لازم و شایسته بر اسرائيل سلطنت کند - او برای ریشه کن کردن هر نوع توطئه‌اي علیه پادشاهی خودش تمامی برادران خود را بجز جوانترینشان یوتام کشت. او با رشوه دادن به بستگان و افراد مهمل و باطل خود در شکیم، مردم آن دیار را وادار ساخت که پادشاهی او را به رسمیت بشناسند.

۹: ۷-۱۵) کتاب مقدس حاوی امثال یا داستان‌های فراوان با معانی عمیق‌تری است. در اینجا شاهد یکی از امثال عهد عتیق هستیم. تفسیر جنسن (Jensen) از این آیات به قرار زیر است:

وقتی یوتام خبر تاجگذاری ابیملک را شنید به بلندپه‌های جرزیم شتافت و با مردمی که در دامنه آن جمع شده بودند سخن گفت. صدای او را مردم در دامنه به خوبی می‌شنیدند و به دقت به تمثیلی که بر زبان آورد گوش سپردند. و آن تمثیلی از گزینش پادشاه در میان درختان بود که تصویری از عملکرد اسرائیل بود. او از جدعون و پسرانش در قالب درخت زیتون، درخت انجیر، و درخت مو، صحبت کرد که حکیمانه جایگاه نیکوی خود و منافع را که بر دیگران می‌رسانند ترک نمی‌کنند تا بر سایر درختان پادشاه شوند. اما ابیملک را به خار تشبیه کرد که نه تنها پادشاهی بر درختان را می‌پذیرد، بلکه به درختان هشدار می‌دهد که اگر او را به عنوان پادشاه انتخاب نکنند، سروهای آزاد لبنان را، می‌سوزاند.

۹: ۱۶-۲۱) سپس یوتام با شهادت به مردم اعلام نمود که اگر فکر می‌کنند در حق برادرانش درست رفتار کرده‌اند، می‌توانند در پادشاه تازه خود، ابیملک شاد باشند، در غیر اینصورت اهل شکیم، درگیر جنگ‌های داخلی شده و یکدیگر را خواهند کشت.

۹: ۲۲-۳۳) این درست چیزی است که اتفاق افتاد. سه سال بعد، خدا روحی خبیث در میان ابیملک و اهل شکیم، فرستاد. خدا صانع شرارت نیست، ولی شرارت را اجازه می‌دهد که باشد و حتی از انسان‌های شریر برای تحقق نیت خود استفاده می‌کند (رک اول سموئیل ۱۶: ۱۴ و اول پادشاهان ۲۲: ۱۹-۲۳). اهل شکیم کسانی را که در مسیرهای تجاری نزدیک شکیم عبور می‌کردند تاراج می‌کردند، بدین ترتیب ابیملک را از مالیات‌هایی که مرتباً جمع می‌کرد محروم کردند. (آیه ۲۵). جَعَل پسر عابد در یک مراسم خوشه چینی، فرصتی یافت تا مردم را به شورش بر علیه ابیملک دعوت کند و گفت، «ابیملک کیست، شکیم کیست که او را بندگی نمائیم؟» اما زَبُول حاکم شهر شکیم، محرمانه ابیملک را از این توطئه آگاه کرد و به او پیشنهاد کرد تا در بامدادان به شهر حمله کند.

۹: ۳۴-۴۰) صبح روز بعد جَعَل در دروازه شهر ایستاد و متوجه مردمی شد که از سر کوه‌ها به زیر می‌آیند. ولی زَبُول به او گفت آنچه را می‌بیند سایه کوه‌ها است. سرانجام جَعَل پی برد که آنها نه سایه کوه‌ها بلکه مردم هستند که از کوه‌ها به زیر می‌آیند و جمعی دیگر نیز، از راه دیگر وارد می‌شوند. آنگاه زَبُول ضمن یادآوردن سخنان جَعَل به او گفت اینها که به قول تو کسی نیستند، برو و با آنهایی که حقیرشان شمردی بجنگ. وقتی جَعَل و گروه شورشی وارد جنگ شدند بسیاری از جعل کشته شدند و خودش به شهر گریخت.

۹: ۴۱-۴۴) وقتی که ابیملک در نزدیکی آرومه اردو زد، زَبُول حاکم شکیم جَعَل و برادرانش را از شکیم اخراج نمود. در فردای آن روز، مردم به صحرا رفتند تا کار کنند و یا احتمالاً غنائم کشته‌ها را بردارند. وقتی ابیملک این را شنید، مردان خود را به سه فرقه تقسیم کرد و در صحرا به کمین نشستند. دو گروه به کسانی که به صحرا آمده بودند حمله بردند و گروه سوم به شهر وارد شدند و عملیات کمین و جنگ با موفقیت خاتمه یافت.

۴۵:۹) یک روز پس از جنگ شهر سقوط کرد و تمامی اهالی شهر کشته شدند و شهر منهدم گردید، و نمک در آن کاشته شد (کاشتن نمک یا نمک پاشی اقدامی در جهت استریل نمودن است... و در اینجا به عنوان یک عمل سمبولیک در رابطه با منهدم شدن شهر از آن یاد شده است و هدف بیان این مقصود است که آن مکان برای همیشه لم یزرع و غیر قابل استفاده شد.)

۴۶:۹-۴۹) قلعه بیت‌نیل بریت در برج شکیم قرار داشت. اهالی برج شکیم از ترس در آن جا حبس شدند. وقتی ابیمک این را شنید هر یک شاخه‌ای در جنگل نزدیک کوه صلمون کردند و آتش بزرگی در اطراف قلعه برپا کردند و بدین ترتیب تخمیناً هزار مرد و زن بمردند.

۵۰:۵-۵۷) ابیمک در هنگام فتح تاباص به آخر خط رسید. وقتی که او به برجی که بسیاری از اهالی تاباص بدان پناه برده بودند حمله کرد، زنی سنگ بالانین آسیای را گرفته، بر سر ابیمک انداخت و او به شدت مجروح شد و به یکی از مردانش فرمان داد که او را بکشد تا مردم نگویند به دست زنی کشته شد. و بدین ترتیب آنچنانکه یوتان پیش بینی کرده بود، کسی که هفتاد برادر خود را کشته بود، به خواست خودش کشته شد.

عدالت یعنی مجازات متناسب با جرم. ابیمک هفتاد برادرش را بر سنگ کشته بود (آیه ۵) و سنگی کله پربادش را خرد کرد. بدین ترتیب کسی که در عصیان زندگی کند با عصیان می‌میرد.

ز - تولع و یانیر (۱:۱۰ - ۵)

سپس تولع از قبیله ایساکار برای مدت بیست و سه سال بر اسرائیل دآوری کرد. او در کوه‌های افرایم زندگی می‌کرد.

دور بعدی، یانیر شخصی جلعادی بود که مدت بیست و دو سال بر اسرائیل دآوری کرد. در این بخش نامی از سی پسر او برده شده که بر سی شهر حکومت می‌کردند.

ح - یفتاح (۶:۱۰ الی ۷:۱۲)

۱) فلاکت بنی اسرائیل (۶:۱۰ - ۱۸)

۶:۱۰-۹) اینک بار دیگر با این حقیقت تلخ مواجه می‌شویم که چگونه بنی اسرائیل... یهوّه را ترک کردند و به سوی بت‌ها روی آوردند. پرستش بت‌ها موجب شد که بنی اسرائیل برده بت‌پرستان شوند. فلسطینیان و عمونیان با یهودیان ساکن بخش شرقی رود اردن جنگ کردند، سپس عمونیان از رود اردن عبور کردند تا با یهودا و بنیامین و افرایم بجنگند.

اسرائیل در مقابله با فلسطین و عمونیان ضعیف بود، چونکه ستایش یهوّه را ترک کرده و خدایان کافران را عبادت کردند (آیه ششم).

۱۰:۱۰-۱۶) وقتی که بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورد، خدا نخست تقاضای آنها را رد کرد و به چندین نمونه از رهائی آنها در گذشته اشاره کرد و به آنها یاد آوری نمود که بعد از هر رهائی، از او روی برگردانیده بودند (آیه ۱۳) ولی وقتی آنها در تقاضای خود پافشاری کردند، و بعد از اینکه خدایان غیر را از میان خود دور کردند، خداوند به استغاثه آنها گوش سپرد. آیه ۱۶ تصویری از ذاتی بسیار رئوف و لطیف به ما نشان می‌دهد. او چون پدری مهربان همراه با فرزندان گمراه و بیچاره خود، گام برداشت. تنگی اسرائیل رحمت خداوند را بر آنها موجب شد.

۱۷:۱۰ و ۱۸) در پایان این فصل ارتش بنی عمون در جلعاد و بنی اسرائیل هم در مصفّه، اردو می‌زنند و مردان جلعاد به دنبال یافتن یک رهبر نظامی هستند (آیات ۱۷ و ۱۸).

۲) دفاع یفتاح از بنی اسرائیل (۱:۱۱ - ۲۸)

۱۱:۱-۳) داور آن زمان یفتاح نام داشت. او پسر جلعاد از زنی فاحشه بود. بدین جهت او را جلعادی نامیده‌اند. او مردی زورآور بود. اما پسران جلعاد او را از خود راندند و او در سرزمین طوب (احتمالاً سوریه) ساکن و رهبری گروهی یاغی و متمرّد را به عهده گرفت.

۱۱:۴-۱۱) مشایخ جلعاد که در صدد یافتن داوری برای قوم بودند، از یفتاح دعوت به عمل آوردند تا رهبری ارتش اسرائیل را در جنگ با بنی عمون بپذیرد، و به او قول دادند که در صورت پیروزی او را رئیس و رهبر خود، خواهند نمود.

۱۲:۱-۲۸) اولین اقدام یفتاح اعزام یک نفر قاصد نزد ملک بنی عمون بود، تا از او بپرسد چرا قصد جنگ با جلعادیان را دارد. پادشاه بنی عمون در پاسخ او می‌گوید که اسرائیل وقتی که از مصر به کنعان آمد، زمین‌های مرا تصرف کردند. یفتاح در پاسخ او گفت چنین نیست. خداوند قوم را منع کرده بود که وارد قلمرو ادمیان (بنی عیسو)، (تثنیه ۲:۴ و ۵)، موآب (تثنیه ۲:۹) و یا عمونیان (تثنیه ۲:۱۹)، نشوند - و این‌ها اقوام دور یهودیان بودند - بنابراین اسرائیل زمین موآب و زمین‌های بنی عمون را نگرفت... به هر حال وقتی که بنی اسرائیل به قلمرو بنی عمون رسیدند، آن دیار قبلاً توسط سیحون پادشاه اموریان تسخیر شده بود ولی سیحون به آنها اجازه عبور از قلمرو خود را نداد و اسرائیل ناچار شد با اموریان بجنگد. در این جنگ اموریان شکست خوردند و اسرائیل آنجا را تصاحب نمود. اما ملک بنی عمون دلایل یفتاح را نپذیرفت، و بدین ترتیب یفتاح آماده جنگ شد.

۳) نذر یفتاح

۲۹:۱۱-۴۰) یفتاح قبل از پرداختن به جنگ، چنین نذری کرد مبنی بر اینکه پس از پیروزی در جنگ هر کس از در خانه‌اش به استقبالش آمد، او را به خدا اختصاص دهد. خداوند او را بر بنی عمون پیروز گردانید،

و هنگامی که به خانه‌اش بازگشت، دخترش به استقبال او آمد. بدین ترتیب یفتاح بنابر نذری که کرده بود دخترش را به عنوان قربانی برای خداوند گذرانید.

قربانی شدن دختر یفتاح به دست پدرش، انتقادات زیادی را برانگیخته است. شاید علتش این باشد که در کتاب مقدس ایده قربانی کردن انسان عملی نفرت‌انگیز است که هرگز توسط خدا تأیید نشده است (تثنیه ۱۸:۹-۱۴). خدا انسان را مجاز کرد که فقط حیوانات را قربانی کند.

در واقع انسان موجودی وقف شده بود که نه با قربانی کردن او، بلکه با پرداخت وجه، وقف خداوند می‌شد (ر.ک خروج ۱۳:۱۲ و ۱۳، لاویان ۱:۲۷ - ۸).

دیدگاه متداول دیگر اینست که یفتاح دخترش را داد تا با کره‌ای ابدی در خدمت یهوّه باشد. ایده «بکریت همیشگی»، قویاً با آیات ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ تأیید شده است. به هر صورت درسی که از این قسمت فرا می‌گیریم اینست که نباید چنان نذری کنیم که از عهده انجامش برنماییم.

۴) یفتاح اهالی افرایم را می‌کشد (۷-۱:۱۲)

۴-۱:۱۲ مردان افرایم نسبت به پیروزی‌های یفتاح حسادت کردند، و شکایت کردند که یفتاح آنها را در فتوحات خود شرکت نداده است. یفتاح به آنها یادآوری نمود که قبلاً از آنها تقاضا کمک کرده بود ولی افرایمیان مردان یفتاح را تمسخر کرده بودند و گفته بودند آنها فراریان قوم افرایم می‌باشند (افرایمیان مشکل آفرین بودند. آنها وقتی هم که جدعون مدیان را تسخیر کرد، همین گلایه را کرده بودند [فصل هشتم] و اینک همین گلایه را از یفتاح داشتند).

۵:۱۲ و ۶) یفتاح و مردانش به اهالی افرایم حمله کردند و راه فرار آنها را از معبرهای اردن، مسدود کردند. هر کسی که از رود می‌گذشت می‌باید «کلمه عبور» را بگوید و آن کلمه «شَبُولت» بود و افرایمی‌ها، نمی‌توانستند این کلمه را درست تلفظ کنند که معنی آن «نهر بعدی» می‌باشد. بدین ترتیب یفتاح چهل و دو هزار از اهالی افرایم را نزد معبرهای اردن کشت و این قتل عام موحشی از هم‌شهریانش بود.

این چنین جنگ‌های داخلی در میان مردمان خدا، چنانکه خواهیم دید، بلای بزرگی برای مردمان خدا بود. اینک خون اهالی افرایم با خون بنی عمون مخلوط شده بود. حتی صحنه‌های درخشان کتاب داوران با این مصائب لکه‌دار شده‌اند. ریداوت (Ridout) تفسیر غم‌انگیزی از این جریان دارد:

آیا این يك واقعیت نیست... کسانی که متحد شدند و ارتداد و بت‌پرستی را برانداختند، بعداً با شمشیر برادران خود را کشتند و بر سر اموری که اهمیت نداشتند، جنگیدند؟

۷:۱۲) خدمت یفتاح به عنوان داور اسرائیل شش سال به طول انجامید، سپس وفات یافته و در یکی از شهرهای جلعاد، دفن شد. در رساله به عبرانیان ۱۱:۳۲ از یفتاح و جدعون و باراق و شمشون، نام برده شده

است. این مردان نقص‌ها و کمبودهایی مخصوص خود را داشتند، ولی در زمانه خود و شاید اینک، نشان دهنده ایمان قوی می‌باشد.

ط - اِیْصَان، ایلون و عبدون (۸:۱۲ - ۱۵)

۸:۱۲-۱۰) اِیْصَان مدت هفت سال داور اسرائیل بود. آنچه که ما از او می‌دانیم اینست که او یکی از اهالی بیت لحم بود که دارای سی پسر بود که همگی پسران او همسران خود را از میان قبایل دیگر اختیار کردند.

۱۱:۱۲ و ۱۲) ایلون از قبیله زبولون بود. داوری او بر اسرائیل ده سال به طول انجامید.

۱۳:۱۲-۱۵) سپس عبدون پسر هلیل از شهر فرعتون در کوهستان‌های عمالیک واقع در قلمرو افرایم، هشت سال بر اسرائیل داوری نمود. در اینجا ذکر می‌شود که او چهار پسر و سی نواده او به میان آمده است.

ی - شمشون (فصول ۱۳ - ۱۶)

۱) میراث خدائی شمشون (فصل ۱۳)

۱:۱۳-۳) برای هفتمین بار در کتاب داوران می‌خوانیم که بنی اسرائیل «بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند.» دوباره این دور باطل شروع می‌شود و این بار فلسطینیان، بنی اسرائیل را برای چهل سال به اسارت می‌برند و این طولانی‌ترین دوران ذلت بنی اسرائیل بود. هنگامی که بنی اسرائیل تحت فشار فلسطینیان بودند، فرشته خداوند (عیسی مسیح) به زن مانوح از قبیله دان ظاهر شد و به او اطلاع داد که هرچند نازا است، اما پسری خواهد آورد. زنان نازا غالباً نقطه آغازی برای تحقق نیات خداوند بوده‌اند. خداوند هستی را از نیستی می‌آفریند و اموری را به کار می‌گیرد که «نیستند» تا «هستی» هارا ناتوان گرداند.

۴:۱۳-۷) این پسر می‌باید از رحم مادر تا روز وفاتش، نذیره (اختصاص یافته) برای خدا باشد و شراب ننوشد و انگور و کشمش نخورد، و مویش برچیده نشود، مادر نیز از خوردن شراب و مسکرات و هر چیز نجس دیگر منع شد.

برای زمینه روحانی موضوع نذر نذیره رجوع کنید به اعداد ۶:۲. نذیره يك نوع عهد و سوگند بود که شخص به اختیار خودش انجام می‌داد. ولی در مورد شمشون عهده برای تمامی عمرش بود.

۸:۱۳-۱۴) مانوح برای کسب هدایت بیشتر از خدا استدعا نمود که بار دیگر آن مرد خدا را (منظور فرشته خداوند است)، بفرستد. فرشته دوباره بر زن مانوح آشکار شد و آن زن با عجله رفته و به شوهرش اطلاع داد تا بیاید و ملاقات کننده آسمانی را ببیند. این بار نیز فرشته چیزی بیشتر از آنچه که قبلاً به زن مانوح گفته بود، نگفت.

۱۳:۱۵-۱۸) مانوح به فرشته با این تصور که او يك آدم معمولي است پیشنهاد کرد که منتظر باشد تا مقداري غذا براي تهيه کند. فرشته از خوردن غذاي مانوح بخاطر اینکه انسان و از طبقه خودش نبود، خودداري کرد و پیشنهاد کرد که بزغاله‌اي را که مانوح مي‌خواهد براي او بکشد، به عنوان قربانی سوختني نزد خدا بگذراند. وقتي مانوح نام فرشته را پرسید، او گفت که نامش «عجيب» است - و این یکی از نام‌هائي است که به عیسی مسیح خداوند در اشعيا ۹:۶، اطلاق شده است.

۱۳:۱۹-۲۳) آنگاه مانوح گوساله‌اي براي خداوند قرباني کرد و سپس فرشته در پيش دیدگان مانوح و زنش با شعله آتش قرباني به آسمان صعود کرد، و به درستي نشان داد که ظهور او يك ظهور خدائي بوده، و او خود خداوند است. سپس مانوح و همسرش به زمین افتاده خدارا عبادت کردند - عملي که اگر فرشته موجودي کمتر از خدا بود، شایسته نبود - آنها **خداوند** را دیده بودند، ولي در نتیجه این دیدار **نمردند**، چونکه خدا قرباني سوختي و هدیه آردی آنها را پذیرفته بود.

۱۳:۲۴ و ۲۵) بالاخره پسر موعود متولد شد و او را **شمشون** (پسر کوچک) نام نهادند و بزودي آشکار شد که روح **خداوند** با نیرومندی در زندگاني او در کار است.

مردان کمی در کتاب مقدس نشان دهنده چنان تضادي بين قدرت و ضعف بوده‌اند. وقتي ما به شمشون فکر مي‌کنیم، معمولاً قدرت و نيروي او در ذهن ما جلوه‌گر مي‌شود. او با دست خالي شيري را کشت (داوران ۱۴:۶). او يکفره توانست سي نفر فلسطيني را بکشد (داوران ۱۴:۱۹). او بندهائي را که مردان يهودا بر او نهاده بودند پاره کرد و با يك استخوان آرواره الاغ هزار نفر فلسطيني را کشت (داوران ۱۵:۱۴-۱۶). شمشون در فرار از تله‌اي که فلسطينيان براي گذاشته بودند، لنگه‌هاي دروازه شهر را از جا کنده بر دوش گذاشته و از غزه گريخت (۳:۱۶).

اما ضعف‌هاي شمشون نمود بيشتري دارد: او در مقابل زنان ضعف داشت و در قبال تصاحب زني که دوست مي‌داشت، حاضر بود از خدا تمرد کند (۱۴:۱-۷). او همچنين از والدين خودش سرپيچي کرد (۳:۱۴). او مکر و حيله به کار برد (۹:۱۴؛ ۷:۱۶ و ۱۱ و ۱۳ ب). او با سي نفر فلسطيني، يعني دشمنان مردم خدا، رفاقت کرد (۱۴:۱۱-۱۸). او کينه جوئي کرد (۱۴:۱۹ ب و ۴:۱۵ و ۵). ذات او شرير بود (۴:۱۵ و ۵). او با زني فاحشه حشر و نشر کرد (۱:۱۶ و ۲). او با دروغ وقت مي‌گذرانيد (۶:۱۶ - ۱۴). او راز نيروي خود را به دشمن بروز داد (۱۷:۱۶ و ۱۸). او بسيار از خود راضي و مطمئن بود (۲۰:۱۶ ب) و سرانجام اینکه عهد نذيره خود را نقض کرد (۹:۱۴).

۲) ازدواج و معماي شمشون (فصل ۱۴)

۱۴:۱-۴) علاقه شديد شمشون به يك زن فلسطيني - يكي از قبایل دشمن اسرائيل - موجب شد که تصميم بگيرد با او ازدواج کند. پدر و مادرش کوشيدند او را منصرف کنند، ولي او قبول نکرد. آيه چهارم بيانگر

تأیید تمرد شمشون از سوی خدا نیست، بلکه خدا این جریان را اجازه داد تا انجام شود و از آن برای خیریت اسرائیل و مجازات دشمن استفاده نماید.

۱۴:۵-۷) شمشون در ورود خود و خانواده‌اش به **تمنه** (یک شهر فلسطینی)، مورد حمله شیرین جوان قرار گرفت و **روح خداوند بر او مستقر شد** و داور را قادر ساخت که آن شیر را با دست خالی بکشد و احتمالاً در همین اوقات بود که ترتیب ازدواجش را داد.

۱۴:۸ و ۹) بعداً وقتی که شمشون به **تمنه** برگشت تا عروس خود را ببرد، در لاشه شیرین که کشته بود زنبوران عسل زیادی دید که عسل گذاشته‌اند. سپس آن عسل‌ها را برداشته و خود خورده و به پدر و مادرش نیز داد و به آنها نگفت عسل در تماس با لاشه مرده نجس شده است (یکی از موارد نقض نذیره، تماس با لاشه حیوان مرده بود).

۱۴:۱۰-۱۴) شمشون در **تمنه** جشن بزرگی برای ازدواجش ترتیب داد و در آنجا شمشون به **سی نفر رفقاییش** معمائی داد که اگر آن را تا پایان هفت روز ضیافت حل نکنند، هر یک **سی جامه کتان و سی دست رخت** به او بدهند و اگر پاسخ گفتند از او بگیرند. و معما چنین بود:

**از خورنده خوراک بیرون آمد،
و از زور آور شیرینی.**

البته اشاره او به کشتن شیر و گرفتن عسل از لاشه آن بود.

۱۴:۱۵-۱۸) وقتی که رفقاییش نتوانستند جواب معما را پیدا کنند، **زن شمشون** را ترغیب کردند تا پاسخ معما را از شمشون بپرسد و به آنها بگوید. زن شمشون نیز به حيله پاسخ معما را از شمشون گرفت و سپس آن را به سی نفر رفقای شمشون افشا کرد. آنها در روز هفتم نزد شمشون آمدند و پاسخ معما را داده و تقاضای جایزه نمودند. شمشون فهمید که آنها با همدستی زنش به جواب معما دست یافته‌اند.

۱۴:۱۹ و ۲۰) آنگاه خشم شمشون افروخته شد و برای تهیه لباس‌هایی که قول داده بود، **سی نفر** را در **اشقلون** کشت و وسایل آنان را گرفت و با عصبانیت به خانه برگشت. اما پدر آن زن او را به **همان رفیقش که دوست خود می‌شمرد**، به زنی داد.

۳) انتقام شمشون (فصل پانزدهم)

۱۵:۱-۶) وقتی که پدر آن زن از ازدواج او با آن زن جلوگیری کرد، شمشون تصمیم گرفت شخصاً انتقام بگیرد و دم‌های سیصد **شغال** را جفت جفت به هم بست و در میان هر جفت مشعلی روشن قرار داد، و حیوانات را در مزارع و تاکستان‌ها و درختان زیتون فلسطینیان رها کرد. فلسطینیان پرس و جو کرده مسبب این عمل شریرانه را یافتند و در یک عمل متقابل به مثل آن زن و پدرش را گرفته در آتش سوزاندند.

۱۵:۷-۱۳) شمشون در تلافی این عمل گروه عظیمی از فلسطینیان را قتل عام کرد. اما عصیان، عصیان را می‌آفریند. وقتی که فلسطینیان به دنبال او رفتند، مردان یهودا به شمشون گفتند که فلسطینیان حاکمان آنها هستند و آمده‌اند تا او را برای نجات خودشان دسته بسته و به دشمن تسلیم نمایند. شمشون به شرطی که او را نکشند، با این امر موافقت کرد و خود را تسلیم آنان نمود.

۱۵:۱۴-۱۷) در اینجاست که ناظر یکی از لحظات پرشکوه زندگی شمشون هستیم. وقتی او متوجه خشم فلسطینیان شد، روح خداوند بر وی مستقر شده و با يك استخوان چانه الاغ هزار نفر فلسطینی را به زانو درآورد و سپس آن مکان را رَمَتْ لَحِي نامید (توده آرواره الاغ - ترجمه NKJV).

ممکن است متعجب شوید که چرا خداوند چنان پیروزی عظیمی و از طریق چنان سلاح نفرت انگیزی به شمشون داد. لمس اشیاء نجس برای شمشون ممنوع شده بود، و استخوان چانه الاغ قطعاً يك چیز نجس بود، چونکه بخشی از بدن حیوان مرده بود. ولی همین سلاح غیر معمولی آشکار ساخت که پیروزی او يك پیروزی غیر طبیعی بود که از طریق خداوند به او داده شد. این نمونه‌ای است که از تجویز مبنی بر کار برد امور بی‌قاعده در کوران زیادت خطرهایی که در اصل مجاز نشده‌اند.

۱۵:۱۸-۲۰) خدا در پاسخ شمشون مبنی بر تقاضای آب، به طریق اعجاز آمیزی چشمه‌ای در زمین ایجاد نمود و شمشون این مکان را «عین حقوری» نامید (چشمه دعوت - NKJV).

و از همین نقطه در زندگی شمشون بود که روح خدا داور او را بر اسرائیل به مدت بیست سال تثبیت نمود.

۴) دلیله، شمشون را فریب می‌دهد (فصل ۱۶)

۱۶:۱-۳) شمشون در ایام آخر داوریش به دلیل همان حس زن پرستی مهار نشدنی‌اش به خانه زنی فاحشه به شهر فلسطینی غزه رفت. اهالی شهر فکر کردند بالاخره دشمن دیرینه خود را به دام انداختند، و تمامی پشت دروازه شهر به کمین او نشستند. اما شمشون نصف شب از خواب برخاست و لنگه‌های دروازه شهر را از جا کند و آنها را به دوش کشیده و به قلعه کوهی در مقابل حبرون که در حدود چهل مایلی شهر بود، برد.

۱۶:۴-۱۰) سپس شمشون عاشق يك زن فلسطینی به نام دلیله شد. وقتی که این ماجرا فاش شد، سروران فلسطینی به آن زن گفتند اگر بتواند شمشون را فریفته و راز قدرتش را از او بپرسد و به آنها بگوید، جایزه بزرگی به او می‌دهند.

پس دلیله دست به کار شد و شروع به پرسش از شمشون نمود. شمشون به او گفت اگر او را به هفت ریسمان تر و تازه ببندند، قدرت خود را از دست می‌دهد. سپس دلیله پنهانی موضوع را به فلسطینیان گفت و آنها هفت طناب تر و تازه را به او دادند و او بلافاصله شمشون را با آنها بست و به شمشون گفت که فلسطینیان

در کمین او نشسته‌اند. شمشون هم بلافاصله طناب‌ها را مثل **کتانی** که در آتش بسوزد، از هم گسیخت. و بدین ترتیب راز قدرتش فاش نشد.

۱۶:۱۱ و ۱۲) دلیله بار دوم راز قدرت شمشون را از او پرسید و شمشون این بار به او گفت: اگر او را با طناب‌های تازه که با آنها هیچ کار کرده نبندند، قدرت خود را از دست می‌دهد. این بار نیز دلیله چنین طنابی تهیه کرد و شمشون را بست و گفت که فلسطینیان برای کشتن او آمده‌اند. ولی شمشون دوباره طناب‌ها را مانند نخ پاره کرد.

۱۶:۱۳ و ۱۴) دلیله ناراحت شد و به شمشون گفت که چرا او را مسخره می‌کند و به او حقیقت را نمی‌گوید. این بار شمشون به دلیله گفت که اگر «هفت کیسوی سر مرا با تار ببافی، قدرت خود را از دست می‌دهم» دلیله چنین کرد و مانند دفعات قبل فریاد زن شمشون فلسطینیان آمدند تا تو را بکشند. شمشون بلافاصله برخاست و آماده نبرد شد، بدون اینکه آثاری از ضعف در او باشد.

۱۶:۱۵-۲۰) دلیله این بار گلایه آمیز از او خواست، اگر دوستش دارد، راز قدرتش را به او بگوید، شمشون دیگر نتوانست مقاومت کند و راز قدرتش را به دلیله افشا کرد، و آن موهای بلندش بود، نه اینکه موهای بلندش منبع قدرتش باشد، بلکه نشانه‌ای بیرونی مبنی بر نذیره شدن - اختصاص یافتن به خدا - بود. ارتباط او با خدا بود که او را نیرومند ساخته بود، نه موهایش. و اگر موهایش چیده می‌شد، قدرتش را از دست می‌داد. اینکه دلیله راز قدرت او را فهمیده بود. شبی که شمشون در خواب بود، دلیله فلسطینیان را خبر کرد و یکنفر از فلسطینیان شمشون را به زانو نشانید موهایش را تراشید و قدرتش از او پرفت.

سی. اچ مکینتاش (C.H. Mackintosh) در این مورد می‌نویسد:

کشش آغوش دلیله برای شمشون بسیار قوی بود، و آنچه که هزاران فلسطینی نتوانستند انجام دهند با نفوذ یک زن تنها انجام شد.

این بار که شمشون با فریاد هشدار دلیله از خواب برخاست، دیگر نتوانست از قدرت خود استفاده کند. اما ندانست که خداوند از او دور شده است.

۱۶:۲۱-۲۲) فلسطینیان، چشمان شمشون را **کنند** و او را در غزه در آسیایی زندانی کرده و به دستاس کردن گندم وا داشتند. یک نفر این خفت سه جانبه را در قالب ^۱ "binding, blinding, grinding bondage of sin" به تصویر کشیده است. ولی رفته رفته موهای شمشون به بلند شدن شروع نمود.

۱۶:۲۳-۳۱) سروران فلسطینیان جشنی ترتیب داده و قربانی عظیمی به خدای خود داجون گذراندند و شمشون را بخاطر آنچه که خدایشان برایشان انجام داده بود به نمایش گذاشتند و در ضمن او را وادار کردند که برایشان نمایش دهد. در حین نمایش بود که شمشون در میان دوستونی که معبد بر آنها قائم بود قرار گرفت، سپس از خداوند استدعا نمود تا یکبار دیگر قدرتش را به او باز گرداند، آنگاه دست‌ها را گشود و با

^۱ - ترجیحاً چون قالب شعری داشت، اصلش نوشته شد، ترجمه آن می‌شود «بندی کور دستاس‌گر گناه...» - م

فشار دو ستون را از جایشان حرکت داد و بدین ترتیب معبد ویران شد و تمامی کسانی که در معبد جمع شده بودند، کشته شدند. و در پایان آمده است که شمشون در مرگش بیشتر از ایام زنده بودنش آدم کشت.

چونکه شمشون با گرفتن زنی از میان فلسطینیان با آنها محشور شد، اینک نیز در مرگ با آنها محشور شد، لاشه‌های بر لاشه‌های دیگر در میان پاره سنگ‌های معبد داجون. مرگ برای شمشون جدا از فلسطینیان، شریف‌تر می‌بود تا در میان فلسطینیان. در اینجا ما درس متینی می‌آموزیم: جدا شدن (اختصاص نداشتن به خدا) منجر به از دست دادن قدرت و نابودی تدریجی می‌شود. رها کردن اندام‌هایمان به دست گناه به منزله خود ویرانی است. بستگان شمشون جسد او را به دان برده و در آنجا دفن نمودند.

۳. فساد مذهبی، اخلاقی و اجتماعی (فصول ۱۷ - ۲۱)

فصلو ۱۷ تا ۲۱ کتاب داوران به منزله ضمیمه‌ای بر این کتاب می‌باشد. تا آنجا که زمان مورد نظر است، فصول ۱۷ تا ۲۱ کتاب داوران بیانگر واقعه دیگری نیست، بلکه گویای فساد مذهبی، اخلاقی و اجتماعی است که بنی اسرائیل در طی رهبری داوران در آن غرق شده بودند. کتاب کوچک روت نیز حاوی تاریخ داوران نیست، بلکه برعکس کتاب داوران نگاهی دارد به افراد خدائی باقی مانده در این دوره تاریک تاریخ عبرانی.

الف) مذهب میخا مستقر می‌شود (فصل ۱۷)

۱۷:۱ - ۴) اولین ماجرا عبارتست از فساد زمینی. میخا مردی از افرایم، هزار و یکصد مثقال نقره از مادرش دزدیده بود. مادرش دزد را بخاطر ربودن نقره‌اش نفرین کرده بود، در حالی که نمی‌دانست دزد واقعی پسر خودش است. در ظاهر امر میخا از نفرین مادر ترسیده بود، بنابراین نقره دزدیده شده را به مادرش رد کرد. مادرش نفرین خود را از او برگرفت و او را برکت داد و نقره‌ها را به او پس داد. او اینک نقره را در اختیار داشت و می‌توانست از آن برای نیات خود استفاده کند. او دویست مثقال از نقره را به زرگر داد تا برای او دو تمثال بسازد، یک تمثال چوبی با پوششی از نقره و دیگری تمثالی ریخته شده از نقره.

۱۷:۵ و ۶) میخا این بت‌ها (تمثال‌ها) را به خانه خود برد و خانه‌اش تبدیل به بت‌خانه شد. او همچنین تصمیم گرفت تا کاهنی از خانواده‌اش، به بت خانه خود بگمارد، بنابراین ایفودی (ردای کهنات) ساخت و یکی از پسرانش را به کهنات تخصیص داد. این اقدام البته بر ضد شریعت خدا بود، که افرایمیان را از کهنات منع کرده بود. در واقع تمام این مراسم نافی قانون موسی بود.

۱۷:۷-۱۳) یكروز یكنفر لاوي كه در بیت‌لحم و در میان قبیله یهودا می‌زیست، به مکانی کوهستانی رفت و در جستجوی مکانی برای توقف در افرایم برآمد (احتمالاً او در خدمت یهوه بوده است و با عشریه قوم حمایت می‌شده است، ولی از آنجا که قانون عشریه رعایت نمی‌شده مجبور شده از آنجا نقل کان کند). این جوان به معبد میخا رسید و در آنجا ساکن شد و میخا منصب کهناتی در خانواده خود را به او پیشنهاد کرد،

چونکه او از قبیله لاوي بود. هر چند که او از قبیله لاوي بود، اما از خاندان هارون نبود، بنابراین واجد شرایط کاهن شدن نبود. به هر حال میخا دستمزد و خوراک و لباس او را تعیین کرد و آن لاوي هم موافقت کرد که در خدمت میخا باشد. این شخص لاوي می‌باید میخا را با این واقعیت رو برو می‌کرد که تمام این ترتیبات بر ضد احکام خدا بود، ولی او با پذیرش دستمزد و سایر مزایای کاری با این کارها موافقت کرد، بدین ترتیب دهان از اعلام مشورت کامل خدا، فروبست.

کلمه‌ای که برای تشریح موضوعات این فصل مناسب است «اغتشاش» می‌باشد: دزدیدن پول برای اختصاص دادن به بت‌ها، برکت طلبیدن از خدا برای شخص دزد (آیه دوم)، معبد خصوصی راجانشین عبادت در خیمه اجتماع نمودن، اختصاص لاویان و مردم معمولی به کهنات، استفاده از بت‌ها برای ستایش یهوه. میخا را عقیده بر این بود که خدا او را برای این کارها برکت خواهد داد (آیه ۱۳)! این اغتشاش از دل انسان سرچشمه گرفته بود (آیه ۶). اگر شریعت خدا در آن زمان در اسرائیل مراعات می‌شد، هیچ يك از این ماجراها اتفاق نمی‌افتاد. «راهی هست که به نظر مستقیم می‌نماید، اما عاقبت آن، طرق موت است» (امثال ۱۲:۱۴)، آنچنانکه در فصل بعد مشاهده خواهیم کرد.

ب) میخا و قبیله دان (فصل ۱۸)

۱۸:۱ - ۶) در آن ایام قبیله دان در طلب ملکی برای سکونت خود بودند.

(وقتی آیه اول می‌گوید که قبیله دان سهمی از زمین در میان اسرائیل دریافت نکرده بودند، منظور این نیست که در ابتدا وقتی که کنعان تقسیم شد [یوشع ۱۹:۴۰-۴۸] هیچ زمینی نگرفتند، بلکه منظور اینست که سهم آنها، کوچکتر از سهم دیگران بود و برای آنها بسیار کم بود). وقتی که تعدادی از جاسوسان دان به خانه میخا در کوهستان افرایم رسیدند، آواز جوان لاوي را شناختند و از او خواستند که آیا خدا آنها را در راهی که می‌روند برکت خواهد داد؟

۱۸:۷-۱۳) پنج نفر از قبیله دان، زمین لایش را تفحص کردند و آن را امن و آرام یافتند. گذشته از آن مردم آن دیار با کسی کاری نداشتند و قومی صلح طلب بودند که همسایگان خود را اذیت نمی‌کردند.

آنها شرایط اهالی لایش را هدیه‌ای از سوی خدا تصور کرده و با ششصد نفر مرد مسلح به سوی لایش رفته و به خانه میخا رسیدند.

۱۸:۱۴-۲۶) آن پنج نفری که قبلاً بخش شمالی را برای دستیابی به لایش جاسوسی کرده بودند بقیه را راهنمایی کرده وارد خانه میخا شدند و تمام بت‌های او را تصرف کردند. شخص لاوي کاهن خانه میخا پس از اندکی گله و شکایت، بالاخره مشتاقانه پذیرفت که به صورت کاهن در خدمت قبیله دان باشد. وقتی که میخا و بعضی از اهالی شهر به مردان دان بخاطر دزدیدن بت‌هایشان اعتراض کردند، به میخا گفتند دهان خود را ببندد و آرام باشد در غیر اینصورت کشته خواهند شد، و او را دست خالی روانه کردند.

۱۸:۲۷ - ۳۱) سپاهیان دان به شهر آرام لایش حمله کردند، اهالی را کشند، شهر را سوزانیدند، و از نو ساخته و نام آن را از «لایش» به «دان» تغییر دادند. سپس تمثال تراشیده را آنجا نصب کردند و یهوناتان پسر جرشوم، پسر موسی و پسران او را به سمت کهانت منصوب کردند (توجه داشته باشید که املاي «موسی» در نگارش عبرانی با «موسی» نبی متفاوت است، و دلیلش هم اینست که مبدا تصور شود که موسای نبی بانی بت‌پرستی در نسل خود بوده است).

احتمالاً یهوناتان همان شخص لاوی است که قبلاً از او نام برده شد. از آن زمان به بعد شهر دان تبدیل به يك كانون بت‌پرستی گردید. در همین جا بود که بعداً یهوناتان یکی از گوساله‌های طلا را قرار داد. مشخص نیست که عبارت «اسیر شدن اهل زمین» در آیه ۳۰، اشاره به تسخیر آنجا توسط فلسطینیان (ربك اول سموئیل ۴:۱۱) و یا آشوریان است (دوم پادشاهان ۱۵:۲۹).

تمامی اهالی دان به لایش نرفتند (آیه ۱۱) و یا بت‌پرست نشدند. بعضی در دیار خود در میان یهودیه و افرایم باقی ماندند، بعضی هم که اعضاء بسیار مشهور این قبیله بودند، گروه تازه‌ای از قبیلهدان را تشکیل دادند.

ج - لاوی و کنیزش (فصل ۱۹)

۱۹:۱-۱۲) اینک به داستانی از فساد اخلاقی می‌رسیم و آن داستان لاوی و کنیز اوست. این شخص لاوی کنیزی داشت که از بیت لحم یهودا بود. او آقای خود را ترك کرد تا به شهرش برگشته تا به حرفه خود، فاحشگی بپردازد. آن شخص لاوی به دنبال کنیزش، به خانه پدر او رفت و چندین روز متوالی در آنجا معطل ماند. هر بار که می‌کوشید کنیز را برداشته و به شهر خود برگردد، پدر کنیز از او درخواست می‌کرد که بیشتر بماند. ولی سرانجام خانه پدر کنیزش را در عصر روز پنجم همراه با غلامش و دو الاغ پالان شده و کنیزش ترك کرد. وقتی آنها به بیوس (اورشلیم) رسیدند، دیر وقت بود، ولی در آنجا توقف نکردند چونکه شهر مسکن کافران بود. جرج ویلیامز (George Williams) در این مورد چنین می‌نویسد:

بهرتر این بود که لاوی شب را در میان کافران می‌گذرانید تا میان فرزندان خدا، چونکه عاقبت او شرم آورتر از ابتدایش بود.

۱۹:۱۳-۲۱) در غروب آفتاب آنها به جِبْعَه در قلمرو بنیامین رسیدند. کسی پیدانبود تا جا و مکانی به آنها بدهد، بنابراین در خیابان خوابیدند. آنگاه يك مرد پیر افرایمی که در جِبْعَه زندگی می‌کرد آنها را دید و آنها را به خانه خود دعوت کرد و آنها هم دعوت او را پذیرفتند.

۱۹:۲۲-۲۴) عصر آن روز تعدادی از افرادی که انحراف جنسی داشتند (بنی بلیعال) خانه را احاطه کردند و از صاحبخانه تقاضا کردند که «لاوی» را برایشان بیاورد. تنها جایی که ناظر این رفتار بی‌شرمانه هستیم در روزگار لوط است (پیدایش فصل ۱۹)، ولی متأسفانه این بار مانند واقعه سدوم فرشته محافظی برای زن جوان وارد کار نشد. فساد انسانی تا بدین پایه است. مرد میزبان برای راضی کردن این بنیامیان شیر،

دختره باکره و کنیز مرد مهمان خود را به آنها پیشنهاد نمود. تفسیر آرتور کاندل (Arthur Cundall) از این آیات چنین است:

میزبان پیر این داستان یکی از قواعد مهم میهمان نوازی را که در نظر خواننده این روزگار، بسیار مهم می‌باشد، و آن عبارتست از حفاظت از ضعیفان و بی‌پناهان، نقض کرده است. در دنیای باستان زنان اعتبار چندانی نداشته‌اند، و اگر اعتبار اندکی کسب کرده‌اند در واقع ناشی از ایمان یهودی و مخصوصاً ایمان مسیحی بوده است که زنان توانسته‌اند موقعیت کنونی خود را بدست آورند. پیر مرد میزبان می‌خواست دختر باکره خود و کنیز میهمانش را به مهاجمان منحرف جنسی تسلیم نماید، تا صدمه‌ای به میهمان گرامی‌اش وارد نیاید!

۱۹: ۲۵-۳۰) سرانجام مرد ترسوی لاوی از ترس جانش، کنیز خود را به آنها تسلیم کرد. به شرح این داستان، این کنیز به قدری مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد که همان شب می‌میرد. صبحگاهان مرد لاوی جنازه کنیزش را در درگاه مشاهده می‌کند، سپس جسد او را برداشته و به دیار خود می‌رود و از شدت عصبانیت مرتکب علمی می‌شود که تا آن زمان در اسرائیل سابقه نداشته است، و آن اینکه بدن کنیز خود را به دوازده تکه می‌برد، و هر تکه آن را به یکی از قبایل اسرائیل می‌فرستد.

قوم اسرائیل از این رفتار او گیج می‌شوند!

د - جنگ با قبیله بنیامین (فصل ۲۰ و ۲۱)

۲۰: ۱-۱۴) جنگاوران قبایل اسرائیل (بجز بنیامین) در مصفّه جمع شدند و شرح ماجرا را از زبان لاوی شنیدند و تصمیم گرفتند با جبعه بجنگند، ولی نخست به قبیله بنیامین مهلت دادند تا مردان بنی بلیعال (همان افراد منحرف جنسی را) به دستان آنها بسپارند تا آنها را مجازات کنند. اما قبیله بنیامین این تقاضا را رد کرد و جنگ آغاز شد.

۲۰: ۱۵-۴۸) این واقعه کوتاه زمانی پس از مرگ یوشع و نسل او، اتفاق افتاد، چونکه فینحاس کاهن اعظم آن زمان بود (آیه ۲۸). قبیله بنیامین دارای ۲۶/۷۰۰ سرباز در مقابل چهار هزار سرباز از سایر قبایل بود (آیات ۱۵-۱۷). با این وجود در جنگ اول بنیامین بیست و دو هزار اسرائیلی را کشت (آیات ۱۸-۲۱). در رویارویی دوم ۱۸۰۰۰ سرباز اسرائیلی کشته شدند (آیات ۲۲-۲۵). علت اینکه اسرائیل دچار چنین وضعیتی شد، همراه نبودن آنها با خداوند بود. در آیات ۱۸ و ۲۳ و ۲۶-۲۸ می‌بینیم که قوم اسرائیل بالاخره مجبور شدند در مقابل خداوند فروتنی کنند، تا سرانجام وعده پیروزی را از خداوند بشنوند. در جنگ سوم، سپاه اسرائیل استراتژی کمین را به کار بردند. آنها مردان بنیامینی را از شهر جبعه بیرون کشیدند و شهر را به آتش کشیدند و سپس بیست و پنج هزار و یکصد نفر از بنیامیان را در حینی که به صحرا فرار می‌کردند، از پای در آوردند. سپس شهرهای بنیامین را آتش زدند و زنان و بچه‌ها را کشتند (آیات ۲۹-۴۸).

در جنگ سوم بنیامین ۲۶/۱۰۰ سرباز خود را از دست داد (آیات ۱۵ و ۴۷ - ما به این نتیجه می‌رسیم که در دو روز اول هزار سرباز خود را از دست دادند). کشتار مذکور در آیات ۳۵ و ۴۴-۴۶ اشاره به تلفات

آخرین نبرد است. ششصد نفر برای مدت چهار ماه در صخره‌های کوهستان پناه گرفتند (آیه ۴۷). چنانچه این ششصد نفر پنهان نمی‌شدند، قبیله بنیامین به کلی منقرض می‌شد.

۲۱: ۱-۱۵) اینک یازده قبیله باقی مانده اسرائیل پشیمان شده‌اند از اینکه قبیله بنیامین تقریباً از بین رفته است. آنها نمی‌خواستند تمامی افراد این قبیله کشته شوند، با این وجود در مصفّه سوگند اکید یاد کرده بودند که دختران خود را به مردان بنیامینی ندهند. اولین راه حلی که به نظرشان رسید این بود که به یابیش جلعاد (یکی از اسباط اسرائیل که به مصفّه نیامده بود) در شرق اردن حمله کنند، چونکه ساکنان آنجا سپاه اسرائیل را در جنگ با بنیامین کمک نکرده بودند. پس بدانجا حمله بردند و تمام ساکنان را بجز چهارصد باکره کشتند. و این باکره‌ها بعداً به مردان باقی مانده از بنیامین داده شدند، تا نسل بنیامین منقرض نشود.

۲۱: ۱۶-۲۴) ولی بدیهی بود که بیشتر از این می‌باید برای بقاء بنیامین، کار کرد. مردان اسرائیلی سوگند یاد کرده بودند که دختران خود را به بنیامین ندهند، و نباید از سوگند خود برگردند. بنابراین طرحی ریختند و به مردان بازمانده بنیامین اجازه دادند که همسران خود را از میان دخترانی که در جشن سالیانه (شاید جشن خیمه‌ها) در شیلوه می‌رقصند، اختیار کنند. و هرگاه مردم شیلوه اعتراض کردند، سایر قبایل به آنها خواهند گفت که چنین اقدامی لازم است تا یکی از قبایل اسرائیل نابود نشود. بنابراین بنیامین به سرزمین خود برگشت و آن را برای آینده بازسازی کرد.

این چند فصل پایانی کتاب داوران، نگاهی صمیمانه به دو قبیله اسرائیل در طی دوران داوران دارد. بر سر سایر قبایل اسرائیل چه آمد! آنچه که ما می‌خوانیم حاکی از این است که با گذشت زمان اوضاع بد و بدتر می‌شد! این وقایع وحشتناک نشان می‌دهند که انسان چقدر می‌تواند از خداوند فاصله بگیرد. در اینجا ما ناظر دست‌آوردهای کافی کفر و بی‌دینی می‌باشیم. چه بهتر است وقتی که این وقایع را می‌خوانیم دل‌های خود را متمایل به خدا و خداوند خود بنمائیم و در تمام روزهای زندگی خود او را خدمت کنیم.

۲۱: ۲۵) کتاب داوران با جمله‌ای غمانگیز پایان می‌یابد: «در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسندیده می‌آمد، می‌کرد».

این یک تصویر تمام قد از این دوران تاریک است. اینک می‌خواهیم توجه خود را معطوف به کتاب لطیف و جذاب «روت» بنمائیم.